

یاقوت حموی (درگذشته به سال ۶۲۶ ق / ۱۲۲۹)،<sup>۱</sup> در اثربزرگ خود، معجم الادباء، چند صفحه‌ای درباره زندگی و آثار متکلم و مورخ و ادیب و فیلسوف و جغرافیدان سده سوم و چهارم هجری، ابوزید احمد بن سهل بلخی (حدود ۲۳۶-۳۲۲ ق / ۹۳۳-۹۸۵ م) نوشته،<sup>۲</sup> و برای آنکه برجستگی او را در میان عالمان مسلمان نشان دهد، گفته است: از یکی از اهل ادب شنیدم که «در میان اهل صناعت کلام اتفاق نظر است که متکلمین عالم سه تن اند: جاحظ، علی بن عبیده اللطیفی و ابوزید بلخی. از میان اینان او که لفظش بر معنایش برتری دارد، جاحظ است. او که معنایش بر لفظش برتر است، علی بن عبیده است؛ و اما او که لفظ و معنایش موافق هم‌اند ابوزید است» (ج ۳، ص ۷۸-۷۹).

یاقوت برای وصف بزرگی ابوزید بلخی بهتر از این راهی نیافته که او را با دو تن از ادبای برجسته پیش از او مقایسه کند: یکی جاحظ و دیگری علی بن عبیده. ابوزید بلخی متکلم برجسته معتزلی بوده که فصاحت بی نظیر او را عربی نویسان پس از او ستوده‌اند.<sup>۳</sup> ابوحیان توحیدی (در گذشته به سال ۴۱۴ ق / ۱۰۲۳ م) که در نقد ادب استاد بود و خود ستاینده جاحظ، در کتاب النظائر خود نوشته است که مردم عراق ابوزید بلخی را جاحظ خراسان می‌دانند.<sup>۴</sup> جاحظ (در گذشته به سال ۲۵۵ ق / ۸۶۸ م)، دیگر متکلم مشهور معتزلی، بی شک یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان عربی نویسن در ادوار متقدم است که هیچ نویسنده عرب دیگری با او کوس برابری نرزه؛ اما ادیب صاحب فصاحت، علی بن عبیده که یاقوت می‌گوید در عمق معانی و فکر بر جاحظ برتری داشته، از این دو شخص مذکور کمتر شناخته شده و با این همه آوازه او به هیچ وجه کمتر نبوده است. یاقوت در ترجمه احوال او می‌نویسد: «بعضی او را در بلاغت و حسن تصنیف بر جاحظ برتری می‌دهند...» (ج ۱۴، ۵۱-۵۲). مردی چنین بلند قدر شایسته است در تاریخ‌های ادبیات عرب جایگاهی بلند بیابد، ولی نیافته است.

یک علت امری تردید این است که جز فهرست حدود شصت «کتاب»

۱. رک به:

R. Sellheim, 'Neue Materialien zur Biographie des Yāqūt,' in *Schriften und Bilder-Drei orientalistische Untersuchungen* by K.L. Janert, R. Sellheim, H. Striedl (Wiesbaden 1967), pp. 41-72, plates 7-30, 1 map; Sellheim, *Materialien zur arabischen Literaturge* - index. (Wiesbaden & Stuttgart 19۷۶-۱۹۷۶ schichte, 2 vols. (Wiesbaden & Stuttgart ۱۹۷۶-۸۷).

۲. یاقوت حموی؛ معجم الادباء؛ ج ۲، ق ۱۹۳۶-۱۹۳۸، ص ۶۴-۸۶.

۳. درباره اورک به:

*EI2*, s.v. "al-Balkhī," by D.M. Dunlop; and *Encyclopaedia Iranica (=EI)*, s.v. "Abu Zayd," by W.M. Watt; F. Rosenthal "Abu Zayd al-Balkhī on Politics," in C.E. Bosworth et al. (eds.) *The Islamic World from Classical to Modern Times. Essays in Honor of Bernard Lewis* (Princeton 1989), pp. 287-301

فؤاد سرگین (فرانکفورت، ۱۹۸۴) نسخه‌ای از کتاب مصالح الابدان و النفوس او را چاپ عکسی کرده است.

۴. یاقوت در معجم الادباء، ج ۳، ص ۷۹، النظائر آورده، اما ظاهراً باید البصائر خواند (رک به: ابوحیان توحیدی؛ البصائر والذخائر، ج ۴، دمشق، ۱۹۶۴-۱۹۶۹) ۳۸۰:۲.

## مقاله

# علی بن عبیده ریحانی، ادیب و مترجم از یادرفته آثار پهلوی

Zakeri, Mohsen, "Ali Ibn `Ubayda Ar-Raihāni;

A forgotten belletrist (adib) and Pahlavi translator,

Oriens, 1994, n. 34, pp. 76-102.

## محسن ذاکری

### ترجمه احمد رضا قائم مقام

چکیده: علی بن عبیده ریحانی مترجم آثار پهلوی به عربی بوده که سهم بسیاری در سازگار کردن میراث ادبی ایران کهن با فرهنگ و ادب اسلامی در قرن‌های نخستین دارد. نویسنده در مقاله حاضر ابتدا با استناد به منابع مختلف به معرفی این متفکر مسلمان و آثار وی همت گماشته است. سپس به طور مبسوط دو عنوان از آثار متعدد او را در بوته نقد و بررسی قرار داده تا تصویری اجمالی از موضوع دیگر آثار او در مخاطبان ایجاد کند.

واژگان کلیدی: علی بن عبیده ریحانی، معرفی آثار، مترجم آثار پهلوی.

۴۲۹ ق/ ۱۰۳۸ م) و جزایشان، پراست از اقوال یادکردنی او. تا کنون بیش از دویست قطعه کوچک از اقوال منسوب به او را جمع آورده‌ام که بسیاری از آنها مثل گونه‌اند و ظاهراً منتخباتی‌اند از کتاب‌های او. این جملات و حکایات ارزش کشفی (heuristic) چندانی ندارند و مشتمل‌اند بر موضوعات پراکنده، از کلمات قصار اخلاقی و تعلیمی تا شیوه رفتار با دوستان و آداب دربار و یک دسته پندها و اندرزها که شاخص ادبیات اندرزی یا حکمی‌اند. این نوشته‌های باقیمانده جزآنکه به خودی خود ارزشمندند، در تشخیص حدود موضوعات کتاب‌های او هم سخت به کار می‌آیند و از این طریق در فهم مراحل تحول ادب عصر عباسی هم مؤثرند. احتمالاً با جمع‌آوری همه قطعات بازمانده از او بتوانیم بعضی از آثار گمشده او را بازسازی کنیم.<sup>۹</sup> من قصدم آن است که در آینده رساله مفرده‌ای درباره علی بن عبیده و آثارش پردازم (نویسنده بعداً چنین کاری کرده است م.). در این جا عجزاً بعضی از این قطعات را بررسی می‌کنم تا ببینم به کار بررسی دو کتاب از کتاب‌های او می‌آید یا خیر. این دو کتاب عبارتند از: المصون و آن اثری که مه‌ادرجیس خوانده شده است. اما پیش از این کار به اختصار به معرفی این متفکر مسلمان می‌پردازم که آثار پرشمارش و علی‌الخصوص آثار مترجمش از زبان پهلوی ظاهراً سهم بسیاری در سازگار کردن میراث ادبی ایران کهن با فرهنگ و ادب اسلامی در قرون نخستین و جذب آن میراث در این فرهنگ داشته است.

یا قوت در نوشتن تراجم احوال نویسندگان متقدم غالباً از این ندیم نقل قول می‌کند. ابن ندیم درباره علی بن عبیده می‌نویسد: «علی بن عبیده ریحانی از بلغا و فصحا بود و ملازم مأمون بود، و در تألیفات و تصنیفاتش طریق «حکمت» می‌پیمود و متهم به زندقه بود. کاتبی برجسته بود...»<sup>۱۰</sup> در این همه تألیفات پرشمار که در اسلام درباره طبقات نویسندگان و شاعران و متکلمان و جزایشان هست، تقریباً چیزی درباره علی بن عبیده نیست، جز همین مطلبی که از ابن ندیم نقل کرده‌اند و این با آن همه ستایش و تعظیم که در نوشته‌های گزیده پردازان در حق او هست، جور در نمی‌آید.

نام کامل او آن طور که در بسیاری منابع آمده، ابوالحسن علی بن عبیده

که اول بار ابن ندیم (در گذشته به سال ۳۸۰ ق/ ۹۹۰ م)<sup>۵</sup> و به تبع او دیگر نویسندگان تراجم احوال به او نسبت داده‌اند، ظاهراً چیز دیگری درباره او در منابع نیست. وانگهی این فهرست هم سخت دچار تحریف و تصحیف شده و گاه ابداً نمی‌شود آن را خواند. زندگی و آرای بسیاری دیگر از بزرگان ادب این عصر هم دچار همین کمبود اطلاعات است. مسئله ابوعبیده از یک طرف نقص دانش ما را نسبت به ادب متقدم عربی می‌رساند و از طرف دیگر تحریف و آشفتگی را که دامگیر این سنت فرهنگی غنی شده است.<sup>۶</sup>

در واقع این نویسنده کثیرالآثار و دانشمند برجسته ظاهراً در میان معاصرانش آوازه‌ای بلند داشته است، اما پس از مرگش آثارش به فراموشی سپرده شده‌اند و نویسندگان بعدی جز به اتفاق از او یاد نکرده‌اند. وضع او در تحقیقات محققان جدید هم بهتر نیست. اگرچه لااقل از زمان انتشار الفهرست ابن ندیم به تصحیح فلوجل در نیمه دوم قرن نوزدهم شرق شناسان با علی بن عبیده و عنوان‌های آثارش آشنا شده‌اند، ولی تا آن جا که من می‌دانم هیچ محقق درباره زندگی و آرا و آثارش چیزی ننوشته است. بروکلان در تاریخ ادبیات عرب خود از او یاد نکرده و عجب تر آن است که سزگین در اثر عظیم خود، تاریخ نوشته‌های عربی، با وجود تفصیل بسیار کتاب و با آنکه کتاب محدود است به میراث فرهنگی قرون نخستین، جز دو بار آن هم به اشاره، از او نامی نبرده است.<sup>۷</sup>

باعث اولین برخورد من با علی بن عبیده و خبردار شدن من از اهمیت او برای تاریخ ادبیات فارسی و عربی در ادوار نخستین کتاب کوچک محقق روس، اینوستراتسوف بود که بیش از یک قرن از تألیف آن می‌گذرد و مطالب آن از بسیاری جهات کهنه شده است. اینوستراتسوف در آن جا گفته است که علی بن عبیده مترجم آثار پهلوی به عربی بوده و دو کتاب از کتاب‌های او را به اختصار معرفی کرده است.<sup>۸</sup> بنابراین بر آن شدم هرجا چیزی از او یافته‌ام، جمع کنم. بزودی معلوم شد که فقط در معدودی موارد، از محتوای کتاب‌های او یاد کرده‌اند؛ هر چند آثار گزیده پردازان بعدی، چون ابوحنیان توحیدی و مسکویه رازی (در گذشته به سال ۴۲۰ ق/ ۱۰۳۰ م) و ثعالبی (در گذشته به سال

5. R. Sellheim, "Das Todesdetum des Ibn an-Nadim," *Israel/Oriental Studies* 2 (1972), pp. 428-432.

6. محمد ارکون، "La conquête du bonheur selon al-ʿAmir," *Studia Islamica* 22, 1965, p. 56. به شیوه مشابه از فیلسوف سده چهارم هجری، ابوالحسن عامری، سخن گفته و گفته که او هم گرفتار چنین وضعی است. آنچه ارکون آورده، نشانه خوبی است که می‌نماید نقص اطلاعات ما فقط منحصر به قرن دوم و سوم هجری نیست.

7. *Poesie* (Leiden, 2. GAS, VOL. 1975), pp. 58 & 83.

کتاب با نام تاریخ نگارش‌های عربی به فارسی ترجمه شده است.

8. *The Iranian Influence on Muslim Literature, translated from the Russian of M. Inostranzet with supplementary appendices from Arabic sources by G.K. Nariman* (Bombay, 1918), pp. 41-42 & 89-91.

کتاب به فارسی ترجمه شده است.

9. فرانتس روزنتال قبلاً چنین کاری را در جمع و نشر قطعات پراکنده احمد بن طیب سرخسی، نویسنده و فیلسوف سده سوم هجری حدود ۲۲۲-۲۸۶ ق/ ۸۳۶-۸۹۹ م. کرده و در این کار موفق هم بوده است:

Ahmad b. Taiyib as-Sarhsi, New Haven, American Oriental Society 1943 (American Oriental Series, 26); idem, "From Arabic Books and manuscripts IV: New Fragments of as-Sarhs," *JAOS* 71 (1951), pp. 135-42; "VI: Istanbul Materials for al-Kindi and as-Sarhs," *JAOS* 76 (1956), pp. 27-31; VII: As-sarhs on Love," *JAOS* 81 (1961), pp. 222-24.

10. الفهرست، طبع فلوجل، ج ۲، لایپزیگ، ۱۸۷۱-۱۸۷۲، ۱: ۱۹۷. ترجمه تجدد، تهران (چاپ دوم، ۱۳۵۲)، ص ۱۹۷.

B. Dodge, *The Fihrist of al-Nadim, a tenth-century survey of Muslim culture*, 2 vols. (New York & London: Columbia University press, 1970), 1, p. 261.

می‌گویند ریحانی یک سال پس از مرگ مأموران درگذشته است، تردید کنیم.

بسیاری از امثال و بعضی داستان‌ها درباره زندگی او در منابعی نقل شده‌اند که به واسطه سلسله‌ای از اوایان به مورخ مشهور بغداد، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر معروف به ابن طیفور (درگذشته به سال ۲۸۰ ق/ ۸۹۳ م) می‌رسند. مسلم است که ابن طیفور در سال ۲۰۴ هجری (۸۱۹ م) در بغداد به دنیا آمده است؛ بنابراین در سال ۲۱۸ که می‌گویند ریحانی در آن مرده، پانزده سال بیش تر نداشته. اما ابن طیفور از او طوری یاد می‌کند که انگار دوست و هم‌پایه او بوده و با او در محافل رقص و آوازخوانی دختران جوان

حاضر بوده است.<sup>۱۶</sup> می‌گویند ریحانی دیرزیسته و در کهنسالی مرده.<sup>۱۷</sup> پس بعید است و نفر با این اختلاف سنی این همه با هم در این مهمانی و آن مهمانی شرکت کرده باشند. به علاوه وقتی قول دیگری را در نظر آوریم که می‌گوید ریحانی عادات خلاف عرف جوانی خود را کنار گذاشت و زهد پیشه کرد،<sup>۱۸</sup> آن گاه لازم می‌شود تاریخی متأخرتر برای مرگ او فرض کنیم. چون اساس استواری برای تعیین سال مرگ ریحانی نداریم، سال ۲۱۹ را باید متقدم‌ترین تاریخی بدانیم که می‌شود برای مرگ او متصور شد.

متقدم‌ترین تاریخی بدانیم که می‌شود برای مرگ او متصور شد.

سمعانی (درگذشته به سال ۵۶۲ ق/ ۱۱۶۶ م) گفته است که ریحانی در بغداد متولد شده،<sup>۱۹</sup> ولی توحیدی او را بصری می‌داند.<sup>۲۰</sup> چون در کهنسالی مرده، می‌توان فرض کرد که هفتاد، هشتاد سالی عمر کرده باشد؛ بنابراین تولدش باید قبل از تأسیس شهر بغداد در سال ۱۴۵ هجری (۷۶۲ میلادی) و تکمیل آن در ۱۴۹ هجری (۷۶۶ میلادی) یا در همان اوان باشد؛ از این رو احتمال اینکه بصره مولد او باشد، بیشتر از بغداد است. پس از تأسیس دارالخلافة جدید عباسیان، دانشمندان همه فرق از نواحی مختلف سرزمین خلافت، خاصه از بصره، به آن‌جا مهاجرت کردند. بصره تا آن زمان مرکز فعالیت‌های فکری عالم اسلام بود. محتمل است که ریحانی در بصره به دنیا آمده باشد و بعدها همچون بسیاری اقران به بغداد مهاجرت کرده باشد.

۲۶. توحیدی؛ بصران؛ ج ۴، ص ۱۶۲. ابوسعید منصور بن حسین ابی؛ نثر الدر؛ ج ۷، قاهره، ۱۹۸۰-۱۹۹۱ م. ۳۰۳:۴. در باقی قطعات کتاب بغداد ابن طیفور (طبع قاهره، ۱۹۴۹ م) که شرح مفصل خلافت مأمون است، ذکری از ریحانی نیست؛ ابن طیفور خراسانی زاده‌ای بود که خانواده‌اش ظاهراً به همراه سپاهیان خراسانی که مأمون را به خلافت نشانده‌اند، به بغداد نقل کرده بودند. ابن طیفور «مؤدبی» می‌کرد و وزاق بود؛ سپس تخصصی پیدا کرد و در جانب شرقی سوق الوراقین جایی پیدا کرد (ابن ندیم؛ الفهرست؛ طبع تهران، ص ۲۴۱-۲۴۲).

۲۷. توحیدی؛ بصران؛ ج ۴، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۲۸. همان؛ ج ۴، ص ۱۶۲.

۲۹. الأنساب؛ ج ۶، ص ۲۱۴.

۳۰. بصران؛ ج ۴، ص ۱۶۲. همو؛ الصدقة والصدیق؛ دمشق، ۱۹۶۴ م، ص ۱۴.

ریحانی است،<sup>۲۱</sup> اما به استثنای کنیه‌اش، ابوالحسن، در مورد باقی نامش اتفاق نظر نیست. یوزف فان اس به اعتبار قول ابن حجر عسقلانی<sup>۲۲</sup> نام او را علی بن عبیده خوانده،<sup>۲۳</sup> ولی ابن حجر خود نام را از ذهبی<sup>۲۴</sup> گرفته و جزاین دو هیچ منبع دیگری نام او را چنین نخوانده‌اند. صورت‌های دیگری هم از نام او در منابع ضبط است: علی بن عبید،<sup>۲۵</sup> علی بن عبیده،<sup>۲۶</sup> ابوعلی بن عبیده<sup>۲۷</sup> و علی بن ابی عبیده.<sup>۲۸</sup> نسبت او را یک بار زنجانی گفته‌اند<sup>۲۹</sup> که بی‌شک خطای کاتب و تصحیف ریحانی است.<sup>۳۰</sup>

تنها تاریخی که از زندگی او در منابع است، تاریخ وفات اوست. یک منبع متأخر، از ابن جوزی (درگذشته به سال ۵۹۷ ق/ ۱۲۰۱ م) می‌گوید که علی بن عبیده در سال ۲۱۹ هجری (۸۳۴ م)

درگذشته است.<sup>۳۱</sup> ذهبی، مورخ عرب دمشق (درگذشته به سال ۷۴۸ ق/ ۱۳۴۸ م) و یک قرن پس از او ابن تغری بردی (درگذشته به سال ۸۷۴ ق/ ۱۴۷۰ م)<sup>۳۲</sup> این تاریخ را تکرار کرده‌اند و محققان جدید هم از ایشان تبعیت کرده‌اند.<sup>۳۳</sup> مسلم است که ریحانی در زمان حیات مأمون (درگذشته به سال ۲۱۸ ق/ ۸۳۲ م) زنده بوده است؛ چون مرثیه‌ای تأثیرگذار در مرگ او سروده

است؛<sup>۳۴</sup> اما روایاتی هست که باعث می‌شود در رأی نویسندگانی که

۱۱. خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج ۱۴، قاهره، ۱۹۳۱ م، ۱۲:۱۸. سماعی؛ کتاب الأنساب؛ ج ۱۳، ح (حیدرآباد، ۱۹۶۲-۱۹۸۲ م)، ۶:۲۱۴. ابن جوزی؛ المنتظم؛ ج ۱۸، ح (بیروت، ۱۹۹۲ م)، ۲:۴۵. ذهبی؛ تاریخ الاسام (سال‌های ۲۱۱-۲۲۰)؛ بیروت، ۱۹۹۱ م، ص ۳۱۱ و ابن تغری بردی؛ النجوم الزاهرة؛ ج ۱۸، قاهره، ۱۹۲۹-۱۹۷۲ م، ۲:۲۳۱.

۱۲. ابن حجر عسقلانی؛ لسان المیزان؛ ج ۶، حیدرآباد، ۱۹۱۱-۱۹۱۲ م، ج ۴:۲۴۲-۲۴۳. همو؛ تبصیر المنتبه بتحریر المشبه؛ ج ۴، قاهره، ۱۹۶۴-۱۹۶۷ م، ۲:۶۶۲.

13. Theologie und Gesellschaft im 2. und 3. Jahrhundert Hidschra: Eine Geschichte des religiösen Denkens im frühen Islam, vols. 1-3 (Berlin & New York 1991-...), 3, P. 204.

۱۴. مشبه فی الزجال؛ قاهره، ۱۹۶۲ م، ص ۳۲۴. همو؛ میزان الاعتدال فی نقد الزجال؛ ج ۴، قاهره، ۱۹۶۳ م، ۳:۱۴۴.

۱۵. محاضرات الأبرار و مسامرات الاخيار (منسوب به ابن عربی)؛ ج ۲، بیروت، [بی‌تا]، ۴۹۰:۲. بدردالدين محمد غزّی؛ آداب العشرة و ذکر الصّحبة الاخوة؛ دمشق، ۱۹۶۸ م، ص ۶۳ و تعالیبی؛ ثمار القلوب؛ قاهره، ۱۹۶۵ م، [بی‌تا]، ص ۴۷۹.

۱۶. ابواسحاق ابراهیم بن قاسم الرقیق الندیم؛ فطب السرور فی اوصاف الخُمور؛ دمشق، ۱۹۶۹ م، ص ۳۵۴. المحاسن و الاضداد (منسوب به جاحظ)؛ طبع فان فلوتن، لید ۱۸۹۸ م، ص ۳۹ و ابن قیّم جوزیه؛ روضة المحبتین و نزهة المشتاقین؛ دمشق، ۱۳۴۵، ص ۱۹۳.

۱۷. ذهبی؛ مشبه؛ ۱۸۸۱ م، ص ۳۴۳.

۱۸. تعالیبی؛ ثمار القلوب؛ ص ۴۸۰. میدانی؛ مجمع الأمثال؛ ج ۴، قاهره، ۱۹۷۷-۱۹۷۹ م، ص ۲۲ و زلهایم؛ الأمثال العربية القديمة مع اعتناء خاص بکتاب الأمثال لابی عبید؛ بیروت، ۱۹۷۱ م، ص ۲۷۱، یادداشت ۲.

۱۹. اسماعیل پاشا بغدادی؛ هدیة العارفين؛ ج ۲، استانبول، ۱۹۵۱-۱۹۵۵ م، ۱:۶۶۸.

۲۰. گرچه یاقوت (ج ۱۴) نسبت علی بن عبیده را ریحانی می‌آورد، یک جا هم آن را لظنی ذکر می‌کند (ج ۳، ص ۷۸). توضیحی درباره این نسبت دوم در منابع نیامده است؛ معنای آن «مهربان و لطیف» است (نیزرک به؛ یادداشت ۶۴).

۲۱. منتظم؛ ج ۱۱، ص ۴۵.

۲۲. تاریخ الاسام (سال‌های ۲۱۱-۲۲۰)؛ ص ۳۱۱.

۲۳. النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۲۳۱.

۲۴. رک به؛ الفهرست طبع فلورگل؛ ج ۲، ص ۵۲ و اعلام زکلی؛ ج ۸، بیروت، ۱۹۸۰ م، ۴:۳۱۰.

۲۵. طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۱۰، قاهره، ۱۹۶۰-۱۹۶۹ م، ۸:۶۵۵.

نزدیک او چون جاحظ<sup>۳۷</sup> و اسحق بن ابراهیم موصلی، موسیقیدان مشهور (درگذشته به سال ۲۳۲ق/ ۸۴۶م) یا هشام بن محمد بن سائب کلبی، مورخ عصر<sup>۳۸</sup> (درگذشته به سال ۲۰۴ق/ ۸۱۹م) نام می‌برند، ولی چیز روشنی از معلمان و شاگردانش نمی‌گویند.

ریحانی ظاهراً زمانی معلم بوده است. این نکته را گویا بتوان در درجه اول از عنوان چند کتابش نظیر المجالسات والمعانی، استنباط کرد.<sup>۳۹</sup> محتوای کتاب‌هایی که چنین عناوینی دارند، معمولاً سخنان دانشمندی در ضمن مجالس منظم در خانه خود او یا در مسجد است. خانه فرد و مسجد در این مواقع، حکم مدرسه را داشته‌اند.<sup>۴۰</sup> در این مجالس طالب علمانی «امالی» معلم خود را تحریر می‌کرده‌اند و نوشته‌های خود را پس از بازبینی و تصحیح،

به او عرضه می‌کرده‌اند و اگر معلم آن را مقبول می‌یافت، اجازه می‌یافتند آن امالی را به دیگران هم بدهند. به علاوه روایتی درباره ریحانی که مکرراً در نوشته‌های «ادب» آمده مشتمل است بر ستایش سه تن از «تلمیذان» او نسبت به ایجاز سخن او.<sup>۴۱</sup>

چنین می‌نماید که ریحانی را در حلقه علمای آن روزگار، عالمی فردگرا می‌دانسته‌اند. این نکته را از دو جا می‌توان دریافت: نخست آنکه هیچ یک از نویسندگان تراجم احوال قدیم از او یاد نکرده‌اند و دیگر آنکه از هیچ یک از شاگردانش به تصریح نام نبرده‌اند. به احتمال بسیار، احمد بن ابی طاهر بن طیفور که ذکرش در صفحات قبل رفت، شاگرد او بوده است. این معنا از عبارات متعددی معلوم می‌شود که ابن طیفور درباره او آورده و در ضمن آنها می‌گوید: «قال لی»، «حدّثنی»، «سمعتُ» و مانند اینها.<sup>۴۲</sup>

۳۷. زمخشری: ربیع الأثرار و نصوص الأخبار؛ ج ۴، بغداد، ۱۹۷۶-۱۹۸۲م، ۹۳: ۴. حسن السندوبی؛ ادب الجاحظ؛ قاهره، ۱۹۳۱م، ص ۱۷۰.

۳۸. توحیدی؛ بصائر؛ ج ۱، ص ۷۶.

۳۹. احمد بن ابن طاهر بن طیفور؛ اختیار المنظوم و المنثور؛ چاپ عکسی، قاهره: دارالکتب، ادب، ۵۸۱، ص ۱۵۶-۱۵۷. نیز رک: به: احمد فرید الزفّاعی؛ عصر المأمون؛ ج ۳، قاهره، ۱۹۲۸، ۱۴۰: ۳-۱۴۱.

40. Sezgin, GAS, 2, PP. 58 & 83.

۴۱. در این باره رک به:

ibid. PP. 2: 57-60. Cf. R. Sellheim, 'Gelehrte und Gelehrsamkeit im Reiche der Kalifen' in *Festgabe für Paul Kirm zum 70. Geburtstag*, dargebracht von Freunden und Schülern (Berlin 1961), PP. 54-79; Munir-ud-Din Ahmed, *Muslim Education and the Scholar's Social Status* (Zürich 1968), pp. 52-85; L. Gardet, 'La société musulmane lettrée des 9e-10e siècles et les "cercles" humanistes (majālis)', *Images of man* (Studia G. Verbeke) (Leuven 1976), pp. 257-270.

۴۲. توحیدی؛ بصائر؛ ج ۲، ص ۵۴۸-۵۴۹. باقوت؛ معجم الأدباء، ج ۱۴، ص ۵۲-۵۳. ذهبی؛ تاریخ الاسلام (سال‌های ۲۱۱-۲۲۰)، ص ۳۱۱. صفدی؛ الوافی بالوفیات؛ ج ۲۲، استانبول لایپزیگ، بیروت، ویسبادن، ۱۹۳۱-...، ۲۱: ۲۹۷-۲۹۸. محمد باقر بن حاجی امیرزین العابدین الموسوی الخوانساری؛ روضة الجنّات فی احوال العلماء و السادات؛ تهران ۱۳۰۶-۱۳۰۶ ق، ص ۴۷۲.

۴۳. خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج ۱۲، ص ۱۸. توحیدی؛ صداقة؛ ص ۱۸۰. همو؛ بصائر؛ ج ۴، ص ۱۶۲ و آبی؛ نثر الذّرج؛ ج ۴، صص ۵۹ و ۳۰۳.

درباره اجداد و زندگی خانوادگی اش تقریباً هیچ نمی‌دانیم. ظاهراً یکی از پیشینیانش نسبت ریحانی داشته، چون ریحان فروش بوده است؛<sup>۳۱</sup> و اگر چنین باشد، خانواده اش صاحب مکنت و مال نبوده‌اند. تراجم احوال نویسان مسلمان از کسان بسیاری با نسبت ریحانی نام برده‌اند، ولی اینان غالباً در سده‌های چهارم و پنجم هجری می‌زیسته‌اند و نشانه‌ای از ارتباط آنان با خاندان علی بن عبیده در دست نیست.<sup>۳۲</sup> منابع کهن ترد درباره همسر و فرزندانش هیچ نگفته‌اند؛ هر چند کنیه اش متضمن آن است که نام یکی از پسرانش حسن بوده است.<sup>۳۳</sup>

بعضی دلایل اثباتی هست که برگزیده ایرانی او دلالت می‌کند. مهم‌ترین شاهد آشنایی او با زبان پهلوی عنوان فارسی بسیاری

از کتاب‌های اوست، همچون ادب جوانشیر،

روشنایی نامک،<sup>۳۴</sup> کی لهراسب، مهر آذر گشنسپ<sup>۳۵</sup>

و جزاینها. واضح است که او این کتاب‌ها را یا

از پهلوی ترجمه کرده یا از مطالب کتاب‌های

پهلوی در تألیف آنها استفاده کرده است. این

سطح از آشنایی با زبان و ادب پهلوی در آن

زمان، امتیاز ایرانیان بوده و هیچ دانشمند عربی

را نمی‌شناسیم که به چنین کاری دست زده

باشد.<sup>۳۶</sup> به علاوه کتاب المصون او ظاهراً تألیفی

بوده از امثال و اقوال اخلاقی کتاب اوستا (به ادامه‌ی بحث رجوع شود).

ریحانی در بغداد به دنیا آمده باشد یا در بصره، دوران رشد و تحصیلش در یک مرکز فرهنگی و اقتصادی و سیاسی شکوهمند عصر گذشته و بی‌شک از محضر بسیاری از علمای مشهور این دو شهر برخوردار بوده و با آنها مصاحبت داشته است. منابع متقدم از مصاحبان و دوستان

۳۱. سمعانی؛ الاثاب؛ ج ۶، ص ۲۱۴. ریحان که در عراق و شرق عموماً بر ریحان اطلاق می‌شود، در عربی اسپانیا به معنای مورد است. این معنا به اسپانیایی جدید هم منتقل شده است. در این زبان «Arayan» به معنای مورد است؛ مثلاً patio de los Arrayanes یا «دربار مورد» در غرناطه. رک به: اثر لسترینج.

Baghdad during the 'Abbāsīd Caliphate (Oxford 1900), p. 271, n.2

۳۲. خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج ۱، ص ۳۰۳ و ج ۴، ص ۲۸۶. سمعانی؛ انساب؛ ج ۶، ص ۲۱۳-۲۱۴. ابن ماکول؛ اكمال؛ ج ۶، حیدرآباد، ۱۹۶۲-۱۹۶۷م، ۴: ۲۳۲. ذهبی؛ مشته؛ ص ۳۲۴. همو؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج ۲۵، بیروت، ۱۹۸۱-۱۹۹۲م، ۱۶: ۴۶۳. ابن حجر عسقلانی؛ تبصیر المُنْتَبِه؛ ج ۲، ص ۶۶۲.

۳۳. دوستم، فرانسوا ذبلوا که پیش نویس این مقاله را از روی لطف خواند، توجه مرا به این نکته معروف جلب کرد که ابوالحسن کنیه‌ای مجازی است و هر علی نامی می‌توانسته آن را بر خود بنهد. اما به نظر من این نکته فقط در ادوار اخیر تصدق است و در دوره مورد بحث مصداق نداشته است. در این دوره کنیه را با توجه به نام پسر ارشد بر خود می‌نهادند (sellheim, Materialien, 2: 416, v. من به سبب یادآوری‌های پرشمار دیگر او هم که در این جا رعایت کرده‌ام، سباسباسگزار اویم.

34. Inostranzev, *The Iranian Influence*, pp. 89-91.

35. see. PP. 21-26.

۳۶. البته بعضی نویسندگان عرب ایران دوست همچو عتّابی درگذشته به سال ۲۰۸ق/ ۸۲۳م می‌توانسته‌اند به پهلوی بخوانند و تکلم کنند (رک به: ابن طیفور؛ کتاب بغداد؛ ص ۸۷).

منصب وزارت در عمل از منصب کتابت (دبیری) جدا نبود، زیرا کاتبان در بخش‌های مختلف دیوان بغداد به کاری مشغول بودند. تنها نویسندگان دانشمند و توانا می‌توانستند به دیوان رسائل وارد شوند. مأمون جاحظ را به بغداد خواند تا او را در همین دیوان رسائل به کارگیرد.<sup>۴۸</sup> معمول چنین بود که طالب شغل کاتبی علاوه بر تسلط بر زبان عربی، می‌بایست مدت‌ها علم آموزی کرده باشد. این علوم عموماً عبارت بود از: خواندن ریاضیات و هندسه و حساب و نحو و لغت و بیش از آن آموختن آداب دیوانی ایرانی و ادب و بلاغت ایرانی. کاتب نمونه همیشه می‌بایست صاحب قوه فصاحت باشد و در تحریر مستعد و ماهر؛ به علاوه خط خوش هم شرط کار او بود.<sup>۴۹</sup>

آن اسلوب خط عربی که به ریحانی یا ریحان مشهور است، ممکن است از نام ریحانی گرفته شده باشد. نویسندگان مسلمان اختراع اسالیب ششگانه خط (اقلام سته) را به ابن مقله ابوعلی محمد بن علی فارسی، وزیر عباسیان (درگذشته به سال ۳۲۸ ق/ ۹۴۰ م)، نسبت می‌دهند. این شش قلم عبارتند از ثلث، نسخ، محقق، ریحان، توقیع و رقاع.<sup>۵۰</sup> اما چنان‌که حاجی خلیفه گفته -- گرچه نوشته او قدری متأخر است -- این اقسام در همان دو قرن نخستین هجری شکل گرفته بوده‌اند و ابن مقله تنها یکی از استادان این خطوط بوده است.<sup>۵۱</sup> ابوحیان توحیدی نخستین خطوط عربی را به دوازده قسم تقسیم کرده و در تقسیم بندی او هم یکی از خطوط ریحانی است.<sup>۵۲</sup> برنارد موریتس، و بنیابوت ظاهراً اولین کسانی‌اند که گفته‌اند خط ریحانی منسوب به علی بن عبیده ریحانی است.<sup>۵۳</sup> فرانکس روزنتال نیز با قدری تردید

۴۸. جاحظ تنها سه روز در آن جا کار کرد و کناره گرفت. دلیل آن معلوم نیست. شاید حسادت و سعایت دیگر کاتبان بوده که بر برتری او واقف بوده‌اند؛ شاید هم دریافته که جدیت کار رسمی و مکاتبات با طنز و طیبیت او سازگار نیست. یا شاید از آن جهت که قیود کار را با آزادی مطلق که مطلوبش بود، سازگار نیافته است. احتمالاً اثر خود، *الرسالة فی ذم اخلاق الکتاب را هم در همین زمان نوشته است*. جاحظ باردیگر در زمان محمد بن عبدالملک الزیات کاتب شد (سوردل؛ همان، ص ۲۵۴-۲۷۰) و سه سال از زمان وزارت زیات را بر سر آن کار بود. کتاب حیوان خود را به نام همو پرداخته است.

49. Sourdél, *Vizirat*, pp. 568-569.

50. Calligraphers and Painters, *A Treatise by Qād Ah mad, son of nr-Munš*, translated by V. Minor sky (Washington, 1959), p. 56.

منظره‌ای است از قرن سیزدهم هجری میان این شش قلم و دو قلم دیگر که در ضمن آن هر یک امتیازات خود را برمی‌شمردند؛ درباره‌ی آن رک به:

Der Wettstreit der Schriftarten, eine arabische Handschrift aus der Forschungsbibliothek Gotha, *"Der Islam"* (65 (1988), pp. 301-16.

۵۱. کشف الظنون؛ ج ۲، استانبول، ۱۹۴۱ م، ۷۱۱:۱.

52. F. Rosenthal, "Abu Hayyān at-Tawhīdī on Penmanship," in his *Four Essays on Art and Literature in Islam* (Leiden 1971), pp. 20-49.

53. Moritz, "Arabic Writing," under the heading article "Arabia" in the first edition of *The Encyclopaedia of Islam* (1913-1936): 1: 386a; Abbott, *The Rise of the North Arabis Script and its Kur'ānic Development, with a full Description of the Kur'ān Manuscripts in the Oriental Institute* (Chicago: The University of Chicago Press, 1939), p. 36. n. 1. Cf. Annemarie Schimmel, "Die Schriften und ihr kalligraphischer Gebrauch," in *Grundriss der arabischen Philologie*, Band I: *Sprachwissenschaft*, ed. Wolfdieterich Fischer (Wiesbaden, 1982), p. 203.

باری ریحانی گویا از جهت ملازمت مأمون بر پسنینانش شناخته شده بوده است. ریحانی چون می‌خواست مرتبه اجتماعی بلندی بیابد، به منصب کاتبی خلیفه درآمد همه منابع متفق‌اند که او کاتب (= دبیر) شخص مأمون بوده است.<sup>۴۴</sup> به کف آوردن این شغل، ظاهراً مهم‌ترین بخش از زندگی غیرشخصی او بوده است؛ زیرا در آن زمان «کتاب» گروه صاحب نفوذ و صاحب‌جاه کوچکی بوده‌اند که وزرای خلیفه را از میان آنان برمی‌گزیده‌اند. کاتبان موفق چنان مرتبه‌ای داشته‌اند که فقط از وزیر فرمان می‌برده‌اند و بیشتر وزرای مشهور هم خود زمانی به کتابت اشتغال داشته‌اند.

تاریخ وزارت اسلامی را دومنیک سوردل به زبانی فاضلانه و موجز نوشته است؛<sup>۴۵</sup> ولی افسوس که ذکری از ریحانی نکرده است. حال باید دید کاتبی ریحانی پیش خلیفه چه معنایی داشته است.

پس از مرگ مرموز وزیر با کفایت مأمون، فضل بن سهل، در سال ۲۰۲ هجری (۸۱۷ م) و کناره گرفتن برادرش، حسن بن سهل (درگذشته به سال ۲۳۱ ق/ ۸۴۶ م) در ملک شخصی اش در فم الصلح، منصب وزارت مأمون عملاً خالی ماند و ظاهراً بعضی «کتاب» قدرتمند و وظایف وزیر را بین خود تقسیم کردند. مهم‌ترین این کاتبان عبارت بودند از: احمد بن ابی‌خالد (درگذشته به سال ۲۱۳ ه/ ۸۲۸ م). ثمامه بن اشرس (درگذشته به سال ۲۱۲ ه/ ۸۲۷ م). احمد بن یوسف (درگذشته به سال ۲۱۳ ق/ ۸۲۸ م)، ابوعباد ثابت بن یحیی (تا ۲۱۵ ق/ ۸۳۰ م)، عمرو بن مسعده (درگذشته به سال ۲۱۷ ق/ ۸۳۲ م)، محمد بن یزید (درگذشته به سال ۲۳۰ ق/ ۸۴۴ م) و یحیی بن اکثم (درگذشته به سال ۲۴۲ ق/ ۸۵۶ م).<sup>۴۶</sup> اینان غالباً مبلغان فکرمعتزلی بودند و همه در ادب ذوق سلیمی داشتند. اینکه گفته‌اند ریحانی کاتب خلیفه بوده و به او بسیار نزدیک، ظاهراً بدین معناست که او هم در شمار چنین مردانی بوده است. داستانی است که بسیاری آن را نقل کرده‌اند و آن چنین است که ریحانی و یحیی بن اکثم و ثمامه بن اشرس در مجلسی در حضور مأمون درباره «عشق» بحث می‌کرده‌اند.<sup>۴۷</sup> اگر بنا را بر برتری جانسوزی که در مرگ مأمون ساخته بگذاریم، شاید بتوانیم بگویم که رابطه دوستانه میان خلیفه و کاتب خاصش، بسیار صمیمانه و وری روابط متعارف بنده و خدایگان بوده است.

۴۴. ابن ندیم؛ طبع تهران، ص ۱۹۶. خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج ۱۲، ص ۱۸. سمعانی؛ انساب؛ ج ۶، ص ۲۱۴. ذهبی؛ تاریخ الاسلام [سال‌های ۲۱۱-۲۲۰]، ص ۳۱۱.

45. *Le Vizirat 'Abbāside de 749 à 936*, 2 vols., Damascus, 1960.

46. *Ibid.*, I, pp. 218-239.

۴۷. معجم الأدباء؛ ج ۱۴، ص ۵۵-۵۶. نظیر همین مجلس، ولی ظاهراً بزرگ‌تر از آن، در موضوع عشق در خانه یحیی بن خالد برمکی در سال ۱۸۳ ق/ ۷۹۹ م برقرار بوده است. از سیزده دانشمند حاضر در مجلس فقط نام ثمامه از این میان ذکر شده. فهرست سخنگویان و آرای آنان را مسعودی در مروج الذهب، طبع شارل پلا (بیروت، ۱۹۶۵-۱۹۷۹ م)، ج ۴، ص ۲۳۶-۲۴۶ آورده است. بخشی از این فصل را گوستاؤن گرونه باوم ترجمه و تفسیر کرده است:

Avicennas Risala fl-*Išq und hōfische Liebe*, in *Kritik und Dichtkunst* (Wiesbaden: Harrassowitz 1955), pp. 70-78.

ابن تغری بردی هم دوبیت از او نقل کرده که تهنیتی خطاب به دوستی است:

تَهْنٌ بِمَنْزِلِكِ وَجُودِ بَدَلٍ سَعُودِكِ فِيهِمَا خَبْرًا وَخُبْرًا  
فَمِنْ دَارِ السَّعَادَةِ كُلِّ يَوْمٍ إِلَى دَارِ الْهِنَا وَهَلْمٌ جِزْأً  
این ابیاتی که از ریحانی مانده، آن قدر نیست که بتوان درباره ارزش شعرا و ادوری کرد؛ اگرچه پیداست در شاخه های مختلف شعر عرب، از رثا و مدیحه تا تهنیت و «آغانی»، شعر می گفته است.

ریحانی با آنکه در آنچه برای کاتبان دانستنش ضروری بوده، مهارت و استادی داشته است، ظاهراً هیچ موضوع خاصی را در صدر علایق و توجهات خود قرار نداده و به خلاف بسیاری از معاصرانش، از میان همه رشته های علوم که به آنها علاقه نشان داده، خود را وقف یکی از آنها نکرده است؛ یعنی به واسطه ی علاقه به گزینش و التقاط که در او بوده، به بسیاری از شاخه های علوم اسلامی پرداخته؛ علومی که مورد توجه کسانی بوده که قدرت فهم و درکشان ورای افق های معمول شناخت بوده است؛ بنابراین او را در هیچ زمینه ای استادی درجه یک به شمار نیآورده اند و اینکه یکی از نویسندگان تراجم احوال ادوار اخیر، خوانساری (درگذشته به سال ۱۸۴۸ م.)، او را لغوی و نحوی می نامد (ص ۴۷۲)، باید با احتیاط تلقی شود. در اقوالی که از او برجا مانده و اندک شمار هم نیست، به ندرت می توان جهت نحوی یا زبان شناختی یافت؛ هر چند تسلط او بر ظرایف زبان عربی از آنها به خوبی پیداست.

با این وجود هم در نحو و شعر و خط و هم در دیگر علوم و فنون، آگاهی های ما درباره ریحانی بسیار اندک و محدود به کلیات است. این نکته را ابو حیان توحیدی در همان قرن چهارم هجری دریافته است. ابو حیان حدود بیست پند و حکمت از او نقل می کند، ولی اذعان می کند که چیزی درباره این مرد و عقایدش نمی داند؛ جز آنکه «منطقی» بوده و در اواخر عمر زاهد شده است.<sup>۶۴</sup> از قول ابو حیان درباره او همچنین برمی آید که مردی آزاد اندیش بوده و ظاهراً یکی از دلایل اتهام او به زندگه در زمان متوکل (۲۳۳-۲۴۷ ق/ ۸۴۷-۸۶۱ م) که عصر محنت آزاد اندیشان بود، همین بوده است. چنین تلقی منفی ای نسبت به او مسلماً بیش از اندازه دور از اعتدال است و بعید است که درست باشد؛ به ویژه او بیش از هر چیز دیگر به «حکمت» مشهور بوده

به همین نتیجه رسیده است. استنباط این محققان را ظاهراً قول خود ریحانی تأیید می کند. عبارت او که پرده از علاقه اش به خط و خوشنویسی برمی دارد، چنین است:<sup>۵۴</sup>

قلم کراست، ولی رازها را می شنود؛ گنگ است، ولی معانی را به روشنی بیان می کند؛ در گفتن آنچه می خواهد بگوید از باقل ناتوان تراست و با این همه در آنچه می گوید، فصیح تر از سبحان وائل است. افکار آنان را که حاضرند تفسیر می کند و از آنان که دوزند خبر می دهد.<sup>۵۵</sup>

ادبای بسیاری این عبارت مشهور را - کلاً یا جزئاً - نقل کرده اند.<sup>۵۶</sup> در نوشته های معروف به «ادب» این عبارت را تنها در مباحث خوشنویسی و آنچه بدان مربوط است، می آورند و این خود نشان می دهد آثار متقدم در بحث از هنر خط، به ریحانی هم توجه داشته اند.<sup>۵۷</sup>

ابن ندیم نام ریحانی را در شمار کاتبانی می آورد که شعر می گفته اند؛ در کنار ابن مقفع، فضل بن سهل، حسن بن سهل برادر او و سهل بن هارون، صاحب بیت الحکمة.<sup>۵۸</sup> از مرثیه ای که در مرگ مأمون ساخته، پیش تر یاد کردیم. یک بیت آن را طبری آورده است:

مَا أَقْلَ الدَّمُوعِ لِلْمَأْمُونِ لَسْتُ أَرْضِي الْأَدْمَانَمْ جُفُونِي<sup>۵۹</sup>  
وقتی هم، ابیاتی سروده و برای موسیقیدان مشهور، اسحق بن ابراهیم موصلی، فرستاده تا بخواند.<sup>۶۰</sup> زمانی هم که سه ماه در فم الصلح<sup>۶۱</sup> در خانه حسن بن سهل بود و پیش خود پنداشت که به او التفات نشده، ابیاتی در مدح حسن ساخت:

مَدْحَتْ أَيْنَ السَّهْلِ ذَالِ الْأَيْدِي وَمَالَهُ يَذَاك يَدِّ عِنْدِي وَلَا قَدَمٌ بَعْدُ  
وَمَا ذَنْبُهُ وَالنَّاسُ إِلَّا أَقْلَهُمْ عِيَالٌ لَهُ إِنْ كَانَ لَمْ يَكْ لِي جَدُّ  
سَأَحْمَدُهُ لِلنَّاسِ حَتَّى إِذَا بَدَا لَهُ فَيَرَى رَأْيِي عَادَلِي ذَلِكَ الْحَمْدُ<sup>۶۲</sup>

54. "Abu Hayyān at-Tawhidi on Penmanship," p. 24.

55. باقل و سبحان وائل دو مثل اند در ناتوانی در سخن و فصاحت (رک به: روزنآل؛ همان، ص ۳۶، یادداشت ۵-۷).

56. ابن عبد ربّه؛ عقد الفرید؛ ج ۷، قاهره، ۱۹۴۰-۱۹۵۳ م، ۴: ۱۹۷. زمخشری؛ ربیع الإبراج؛ ج ۳، ص ۲۴۶ و صولوی؛ ادب الکتاب؛ قاهره؛ ۱۹۲۲ م، ص ۶۷.

57. برای دیدن نمونه هایی از خط «ریحانی»، رک به: محمد بن حسن الطیبی؛ جامع محاسن تنبیه الکتاب؛ طبع صلاح الدین المنجد، بیروت، ۱۹۶۲ م، لوح های ۷۳-۷۷ و مدخل «Caligraphy» در دائرة المعارف ایرانیکا به قلم غلامحسین یوسفی.

58. الفهرست؛ طبع تهران؛ ص ۲۷۷.

59. طبری؛ ج ۸، ص ۶۵۵ و قس با:

The History of al-Tabari. vo. 32, The Reunification of the 'Abbasid Caliphate, translated and annotated by C.E. Bosworth (Albany, 1987), p. 240. Cf. Hans Ferdinand Uhrig, Das Kalifat von al-Ma'mun: aus den Annalen von at-Tabari übersetzt und unter Heranziehung der sonstigen bedeutenden Quellen ausführlich erläutert, Frankfurt/Main; Bern; New York; Paris: Lang, 1988 (Heidelberger Orientalistische Studien; Bd. 10), pp. 312-13.

60. توحیدی؛ بسان؛ ج ۱، ص ۷۶.

61. حسن بن سهل هم مانند برادرش فضل، مرثیه آداب و سنن ایران قدیم بود. در قصر مشهور خود در فم الصلح در نزدیکی واسط پیوسته مجالسی داشت که در آن دانشمندان و ادبایی چون سهل بن هارون، فراء، هشام بن عدی، یحیی بن بطریق و جز ایشان حاضر می شدند. رک به:

Stephan Leder, Das Korpus at-Haitam ibn 'Ad (st. 207/822), Frankfurt 1991, pp. 291-292.

62. حسن به خاطر این ابیات صله خوبی به اوداد (رک به: خصری قیروانی؛ زهر الآداب و ثمر الآلیاب؛ ج ۲، قاهره، ۱۹۶۹-۱۹۷۰ م، ص ۲۰۳-۲۰۴. یاقوت؛ معجم الأدباء؛ ج ۱۴، ص ۵۳ و صفدی؛ وافی بالوفیات؛ ج ۲۱، ص ۲۹۸.

63. النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۲۳۱. «هلم جزاً» مثل است (رک به: مجمع الامثال میدانی؛ ج ۳، ص ۴۹۷ و ابوهلال عسکری؛ جوهرة الامثال؛ ج ۲، بیروت، ۱۹۸۸ م، ص ۲۷۹. Lane, Lexicon, 8: p 3044. 279. ص ۳۳۴ و ۲۹۰، ۲۲۴. همو؛ صدافة؛ ج ۴، ص ۱۶۱-۱۶۳؛ ج ۲۲، ص ۵۴۸-۵۴۹. ج ۳، ص ۲۹۰، ۲۲۴ و ۳۳۴. همو؛ صدافة؛ صص ۱۴، ۱۲۰، ۱۸۰، ۱۸۱ و ۳۴۸. لفظ «منطق» در این جا گویا به معنای «کلام» است؛ یعنی به همان معنا که پیش تر در نقل قول از یاقوت آوردیم. اما باید توجه داشت که به جای «المنطقی» در یکی از نسخه های کهن بسان «اللطعی» آمده (منقول در ابوحیان توحیدی، نوشته ی عبدالزقاق محیی الدین، قاهره، ۱۹۴۹ م، ص ۳۴۶. یادداشت ۳). از این جا در نسبت «اللطعی»، هم که برای او نقل کرده اند. گویا باید تردید کرد و ظاهر آن نسبت هم با این لفظ ارتباط دارد.

است و او را به اسم «حکیم» می‌شناخته‌اند.

آنچه ابن ندیم درباره او گفته و دیگران تکرار کرده‌اند که ریحانی راه «حکمت» می‌پیموده، لاقلاً دو معنا دارد. می‌دانیم که مقصود از «حکیم» اولاً کسی بوده که با آثار فلسفی و حکمی کهن آشنا باشد یا آنکه پزشک باشد؛ نه آثار او، نه جزئیات اندکی که درباره حیات او دانسته است، هیچ یک بر پزشکی او دلالت نمی‌کند. با آنکه آثار بسیاری در موضوع حکمت و اخلاق نوشته است، ظاهراً علاقه‌ای به فلسفه یونانی - که در حوزه‌های علمی آن زمان به سبب نهضت ترجمه، رواج و مقبولیت داشته - نشان نداده است؛ بنابراین آوازه یافتن او به «حکمت» که خود علم بسیار و توانایی فکری او را می‌رساند، به احتمال بسیار ناشی از تألیف آثار «حکمی» است.

از زمره مهم‌ترین آثار او در ادبیات حکمی، احتمالاً مؤثرترین آنها، کلمات قصار اخلاقی اوست که خیلی زود مثل شده‌اند. ماندگارترین تألیفات و تصنیفات او همین امثال‌اند. خطیب بغدادی و چند نفر دیگر گفته‌اند که «علی بن عبیده را کتاب‌های خوبی است در حکم و امثال»<sup>۶۵</sup>. با این همه به قطع و یقین نمی‌دانیم که آیا علی بن عبیده کتاب یا کتاب‌های مستقلی در این موضوع تصنیف کرده است یا نه. اولین مؤلفان امثال عرب که آثارشان به جا مانده و مشهورترین ایشان، ابو عبید قاسم بن سلام هروی (درگذشته، به سال ۲۲۴ ق/ ۸۳۸ م)، ابوفید مؤید بن عمرو سدوسی (درگذشته در حدود ۵۲۴/ ۸۱۹ م.) و ابو عکرمة صَبَّی (درگذشته به سال ۲۵۰ ق/ ۸۶۴ م.)، معاصران او بوده‌اند.<sup>۶۶</sup> چون در آثاری که خاص امثال قدیم نوشته‌اند، او را مؤلف هیچ اثری در این موضوع ندانسته‌اند،<sup>۶۷</sup> محتمل است که او بسیاری از امثال ایرانی را در کتاب‌های خود گنجانیده باشد. وارد کردن امثال کهن در افسانه‌ها و داستان‌ها که با ترجمه کلیده و دمنه ابن مقفع به میان مسلمانان راه یافت، در این زمان در بین نویسندگان مقبولیت و رواج پیدا کرد. نمونه‌ای از آن که تا روزگار ما برجاست، اثری است از دوست ریحانی، سهل بن هارون.<sup>۶۸</sup> شواهدی از عقیده ریحانی درباره

امثال و استفاده بجای او از امثال را می‌توان در نوشته‌ها یافت.<sup>۶۹</sup> در روایتی که خطیب بغدادی (ج ۱۲، ص ۱۸) و سماعی (ج ۶، ص ۲۱۴) از احمد بن ابی ذیال نقل کرده‌اند، آمده است:

به ابوالحسن علی بن عبیده ریحانی گفتم: «زُرْعَبَا تَزِدُّد حُبَّا».<sup>۷۰</sup> گفت: «ای ابوعلی، این مثل مثل عوام است؛ خواص از آن پرهیز دارند. حکیم گفته است: «بكثره زیارة الثقة تحرز المنة». ابن ابی ذیال می‌گوید: «این ماجرا را برای ابراهیم بن جنید نقل کردم و او گفت: به خدا نیکو گفته؛ و سپس آن را از قول من نوشت».<sup>۷۱</sup>

این دو جمله هر دو تقریباً یک معنا را می‌رسانند، اما سبک و نحوه بیانشان فرق می‌کند. معلوم است که ریحانی طرز سخن و بلاغت آن را هم جزء اصلی سخن ادبی می‌دانسته و ظاهراً اهمیت فصاحت و بلاغت کلام پیش او کمتر از پیام کلام نبوده است. پس عجب نیست که او را در زمره فصحا و بلغا می‌شمرده‌اند و از همین جاست که نام او را در عدد اساطین «ادب» عرب آورده‌اند.

فان اس نام ریحانی را در شمار دانشمندان و متفکران پرشماری آورده که به دربار مأمون آمد و شد داشته‌اند و نام او را در کنار بشر مریمی، استاد معتزلی و رئیس طایفه مریمی (درگذشته به سال ۲۱۸ ق/ ۸۳۳ م.)، آورده و ظاهراً با این کار خواسته مشرب فکری او را نشان دهد.<sup>۷۲</sup> با آنکه بیشتر منابع موجود متفق‌اند ریحانی متکلمی خوش قریحه بوده،<sup>۷۳</sup> چیزی در این باره از او نامانده تا بتوان مسئله را دقیق‌تر بررسی کرد. در قولی که در آغاز مقاله از یاقوت نقل کردیم، سیاق عبارت طوری است که لفظ «کلام» را باید همین کلام به معنای معمول تعبیر کرد و «صناعة الکلام» در آن جا به معنای آرایش سخن است. در سیاق کلامی (به معنای علم کلام) است که لفظ معنای متکلمی و الاهدانی دارد.<sup>۷۴</sup> هر سه نفری که در این عبارت نام آنها آمده است، علاوه بر آنکه در ادب فصیح و صاحب سبک بوده‌اند، پیرو اصول معتزله و از استادان آن مکتب فکری هم بوده‌اند.

مسلم است که گروهی ریحانی را بر طریق سنت نمی‌دیده‌اند. این معنا را انتساب او به زندیقان تأیید می‌کند. اتهام زندقه که به او زده‌اند،

۶۵. تاریخ بغداد؛ ج ۱۲، ص ۱۸. سماعی؛ انساب؛ ج ۶، ص ۲۱۴. ابن جوزی؛ منتظم؛ ج ۱۱، ص ۴۵. ذهبی؛ میزان الاعتدال؛ ج ۳، ص ۱۴۴. ابن حجر عسقلانی؛ لسان المیران؛ ج ۴، ص ۲۴۲-۲۴۳ و ابن عزری بردی؛ النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۱۲۳.

۶۶. درباره این نویسندگان و آثار آنان رک: به:

R. Sellheim, *Die Klassisch-arabischen Sprichwörter Sammlungen, insbesondere die des Abu 'Ubad, 's-Gravenhang* 1954; idem, *El2 s.v. 'Mathal.* Cf. R. Blachère, "Contribution à l'étude de la littérature proverbiale des arabes à l'époque archaïque," *Arabica* I (1954), pp. 53-83.

۶۷. میدانی (مجمع الامثال؛ ج ۲، ص ۲۲) یکی از امثال‌های او را در زمره «امثال المولذین» (یعنی «امثال نو») ذکر می‌کند. مقصود از این لفظ امثال اخیرتر و غیرتجدوی است و در این جا مقصود مثل ایرانی است (مذکور در اثر: زلهام؛ الامثال العربية القديمة؛ ص ۲۱۷، یادداشت ۲).

۶۸. مقصود النمر و الثعلب است که ابوالقادر مهبری آن را تصحیح و ترجمه کرده است: *La Panthère et le Renard*, Publications de l'Université de Tunis 1937; cf. M. Zakeri, *El2*, s.v. "Sahl b. Hārūn."

۶۹. رک: به: یادداشت ۵۵ و ۶۳. ساوردی؛ تسهیل النظر و تعجیل الظفر فی اخلاق الملک و سياسة الملک؛ بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۱۲۶ و أسامة بن منقذ؛ لباب الادب؛ قاهره، ۱۹۳۵ م، ص ۴۴۰.

Salem M.H. Hadrusi, al-muntahā pil-Kamāl des muhammad Ibn Sahl Ibn al-Marzubān al-Karhi cgest.ca. 345/956 (Berlin 1988), p. 168.

۷۰. ابن مثل را بسیار نقل کرده‌اند. برای مثال رک: به: میدانی؛ مجمع الامثال؛ ج ۲، ص ۸۵. مثل به گلستان سعدی هم وارد شده است. (رک: به: گلستان، ص ۹۹ و (6:2222) Lane/Lenixon. "under 'Gibb."

۷۱. درباره ابن ذیال رک: به: تاریخ بغداد؛ ج ۵، ص ۵۴.

۷۲. Theologie und Gesellschaft, ۳، p. ۲۰۴، ۳۳۳ n.

۷۳. المحاسن والاضداد؛ ص ۲۶. ابن ماکولا؛ اکمال؛ ج ۴، ص ۲۳۲ و ذهبی؛ مشتهبه؛ ص ۳۲۴.

۷۴. یکی از رسائل جاحظ، رساله‌ای است با نام من فضیلة صناعة الکلام و مقصود از کلام در آن مسلماً علم کلام است. منتخباتی از این رساله در المورد (۴/۷، ۱۹۷۴) و ۲۱۶-۲۲۰ چاپ شده است.

آگاهی‌های اندکی که از خلال منابع پراکنده درباره ریحانی گرد آورده‌ایم، تنها بعضی جنبه‌های شخصیت او را بر ما روشن می‌کند. آثار ادبی او که فکر او را بهتر نشان می‌دهند، غالباً از میان رفته‌اند و هیچ اثر کاملی از او تا کنون به دست نیامده است.

می‌گویند نسخه‌ای از یکی از کتاب‌های او درباره امثال و حکم در دارالکتب مصر نگهداری می‌شود.<sup>۸۰</sup> تنها عناوین کتاب‌های فراوان او در معجم‌های شرح احوال بزرگان باقی مانده و این معجم‌ها درباره خود کتاب‌ها شرح و توضیحی نیاورده‌اند. در نتیجه دانسته‌های ما درباره آثار ادبی و سبک این نویسنده کثیرالآثار به غایت اندک است؛ اگر نگوییم هیچ است.

برای آنکه بتوانیم به قدر امکان فهرستی کامل و قابل اعتماد از کتاب‌های ریحانی فراهم آوریم، لازم است عناوینی را که در کتب تراجم قدیم آمده بررسی کنیم؛ یعنی کتبی چون آثار ابن ندیم و یاقوت و صفدی (درگذشته به سال ۷۶۴ ق/ ۱۳۶۲ م) و جزایشان (مثلاً اسماعیل پاشا بغدادی، درگذشته به سال ۱۹۲۰ م). چهار فهرست ظاهراً کامل در اختیار ماست: در الفهرست به تصحیح فلوجل (ج ۱، ص ۵۵) عنوان کتاب ذکر شده و در طبع تجدّد (ص ۱۹۷) ۵۶ عنوان؛ یاقوت (ج ۱۴، ص ۵۴-۵۵) کتاب را ذکر می‌کند؛ صفدی (ج ۲۱، ص ۲۹۶-۲۹۷) ۵۲ کتاب و اسماعیل پاشا (هدیه العارفین، ج ۱، ص ۶۶۸-۶۶۹) ۵۳ کتاب را؛ خوانساری (ص: ۴۷۲) هجده کتاب از او برمی‌شمرد. عجیب است که حاجی خلیفه در کشف الظنون (ج ۲، ص ۱۴۶۸) تنها یک کتاب از او نام می‌برد؛ اما در ذیل اسماعیل پاشا بر کتاب او نام ده کتاب ذکر شده است.<sup>۸۱</sup>

از مقابله همه این منابع، دست کم شصت عنوان کتاب به دست می‌آید. آنچه باعث عدم یکدستی کامل گفته‌های این نویسندگان شده، ظاهراً یا بی‌دقتی کاتبان است یا استفاده آنان از نسخه‌هایی از الفهرست به غیر از نسخه‌هایی که در اختیار مصححان جدید بوده است. اگرچه همه نسخه‌های این آثار چاپ شده دسترس داشتیم، می‌توانستیم بسیاری از «تصحیحات» و «توجهات» و «اصلاحاتی» را که مصححان جدید کرده‌اند تا برای یک عبارت یا کلمه بظاهر نامفهوم معنایی بیابند، نادیده بگیریم. اندکی از این عناوین کتاب‌ها

احتمالاً از معتزلی بودن او ناشی شده و از عقیده به مخلوق بودن قرآن که مأمون سخت از آن دفاع می‌کرده است. خود مأمون را هم زندیق خوانده‌اند<sup>۷۵</sup> و «امیرالکافرین»<sup>۷۶</sup> نه از جهت دفاع از عقاید دینی ایران قبل از اسلام، بلکه مخصوصاً از جهت مدارایش با شیعیان و تأیید عقاید معتزله. یک شاعر معاصر او که خود بر طریق سنت بوده، گفته است هرکه به مخلوق بودن قرآن قائل شود، زندیق است.<sup>۷۷</sup>

قطع نظر از عقیده مذهبی، ریحانی بی‌هیچ تردید یک از بهترین نمایندگان «عصر زرین» ادبیات اسلامی است که با دو ادیب ایرانی تبار، ابن مقفع (درگذشته به سال ۱۴۲ ق/ ۷۵۹ م) و عبدالحمید بن یحیی (عبدالحمید کاتب. درگذشته به سال ۱۳۲ ق/ ۷۴۹ م)، آغاز می‌شود و در آثار ادبی چون جاحظ و ابن قتیبه (درگذشته به سال ۲۷۶ ق/ ۸۸۹ م) به اوج می‌رسد. عنصر بارز ادبیات این عصر، پیشرفت نثر است. تحت تأثیر فرهنگ ایرانی و بر اثر تلاقی این فرهنگ با سنن اسلامی و عربی، منطقه شهرنشین عراق ابزار لازم برای بیان کوشش‌های فکری و معنوی این جامعه‌ی جدید را به دست آورد. نمونه بارز این تحول، ظهور آن چیزی است که «امثال المولّدین» می‌خوانند. در پایان قرن دوم، یعنی آن هنگام که ادبیات منثور دوران تکوین خود را گذرانده بود، معجزه به تمامی محقق شد. عنصر دوم در شکل‌گرفتن این «عصر زرین» که داغ خود را بر آن زده، نهضتی است فکری که آن را بنا بر مرسوم «روح ادب» می‌گویند - sprit dadab.<sup>۷۸</sup>

در این جریان انسان مدارانه مذکور در آثار معروف به «ادب» است که نقش ریحانی بارزتر از هر جای دیگر دیده می‌شود. ریحانی به حلقه پرشور متفکرانی تعلق دارد که از زمان برمکیان با بیت الحکمه بغداد مرتبط بوده‌اند.<sup>۷۹</sup> ترجمه آثار ادبی و حکمی ملل قدیم، خاصه ایرانیان، به عربی که در ربع آخر قرن اول هجری آغاز شد، در آثار ابن مقفع به اوج خود رسید. بیت الحکمه در زمان خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق/ ۷۸۶-۸۰۹ م) و تحت توجهات برمکیان تأسیس شد. مردانی چون ابوسهل بن نوبخت (درگذشته به سال ۱۹۳ ق/ ۸۰۸ م)، ابان لاحقی (درگذشته در حدود ۲۰۰ ق/ ۸۱۵ م)، سهل بن هارون که به بزرگمهر اسلام مشهور بود (درگذشته به سال ۲۱۵ ق/ ۸۳۰ م) و علی بن عبیده بر اثر ابن مقفع آمدند و در انتخاب و ترجمه کتاب‌های ایرانی از او تبعیت کردند. بدبختانه از سهم اینان در تکمیل این عمارت زبانی که پیشینیانشان چنان عالی و شکوهمند ساخته بودند، چیز زیادی نمی‌دانیم.

۸۰. زرکلی؛ اعلام؛ ج ۴، ص ۳۱۰. رک به: فهرست المخطوطات، نشرة بالمخطوطات التي اقتنتها الذار من سنة ۱۹۳۶-۱۹۵۵، قسم ۱-۳، ج ۱، تصنیف فؤاد سید، قاهره: دارالکتب، ۱۹۶۱-۱۹۶۳ م، ص ۲۲۸-۲۲۹. این نسخه دستنویسی است جدید که در قرون گذشته (۱۹۳۸ م/ ۱۳۵۷ ق) به دست محمد فهمی بن محمد الغندور از روی یک نسخه محفوظ در دارالکتب به رقم ادب ۷۱ بازنویسی شده است، ۲۴۳ صفحه دارد و هر صفحه ۲۱ سطرو نام آن جواهر الکلم و فرائد الحکم است. کوشش من برای به دست آوردن میکروفیلم آن به جایی نرسید. اگر کسی بتواند در این کاریابی به من برساند، سخت سپاسگزاراوم.

۸۱. ایضاح المکنون فی الذیل کشف الظنون؛ ج ۲، استانبول، ۱۹۴۵-۱۹۴۷ م، ج ۱، ص ۳۷۹، ج ۲، صص ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۶ و ۲۷۷.

۷۵. ابن ندیم؛ الفهرست؛ طبع فلوجل؛ ج ۱، ص ۳۳۸. وزیر معتصم، ابن الزیات، هم علی الخصوص به سبب اهتمام و علاقه‌اش به ترجمه آثار بیگانه به زندقه متهم شد.

۷۶. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۸۸۳، ص ۵۴۶.

۷۷. ابن کثیر؛ البداية و النهاية؛ ج ۱۴، قاهره، ۱۹۲۹-۱۹۳۹ م، ۱۰: ۲۷۹.

78. Régis Blachère, "Moments" tournants dans la littérature arabe, *Studia Islamica* 24 (1966), pp.8-9.

79. M.G.Balty-Guesdon, "Le Bayt al-Hikma de Baghdād", *Arabica* 39 (1992), pp. 131-50.

جداگانه در منابع دیگر آمده است.<sup>۸۲</sup> این عناوین بسیار مغتنم اند و کمک شایانی در جمع فهرست آثار ریحانی می‌کنند.

از کتاب‌های ریحانی معلوم می‌شود که علایق او متنوع بوده است و بررسی دقیق این عنوان‌ها موضوع آن کتاب‌ها را تا حدی معلوم می‌کند؛ با این حال چون مطالب مستقل دیگری نداریم که به کمک آنها استنتاجات به دست آمده از عنوان کتاب‌ها را تأیید کنیم، ممکن است براحتی دچار اشتباه شویم. باری بررسی شتابزده و سطحی عناوین نشان می‌دهد که کتاب‌های او چند شاخه از مطالعات ادبی و علمی رایج در «عصر زرین» تمدن اسلام را شامل می‌شده است؛ از آن جمله آثاری است درباره تاریخ، نظریه موسیقی، ادب، نقد ادب، افسانه‌ها و موضوعات متنوع دیگر. از این جا تصویر متفکری ذوابعاد پیش چشم می‌آید که حوزه علایق علمی اش وسیع بوده است.

ملاحظات مقدماتی که در پی خواهد آمد، درباره دو عنوان از آثار متعدد ریحانی است. همین ملاحظات مقدماتی غنای مطالب ادبی را که با نام او پیوند خورده، نشان خواهد داد و تصویری اجمالی از موضوع دیگر آثار او در خواننده ایجاد خواهد کرد. ابوحیان توحیدی پس از نقل چند قصه درباره ریحانی، درباره یکی از کتاب‌های او می‌گوید:

کلام او در کتاب المصون کلامی است که بر عقل استوار و ادب آشکارا و دلالت می‌کند. هر چند که بهره آن از علم اندک است. مردم خراسان جداً شیفته این کتابند، تا آن جا که من خبر یافتم که یکی از دهریون،<sup>۸۳</sup> که از رؤسا و سپاهیان بود، زمانی به گروهی گفته بود که «مصون شما برتر از قرآن شماست».<sup>۸۴</sup>

پراکندگی که در این عبارت است، نمی‌گذارد معنای دقیق آن را دریابیم. معلوم نیست بهره اندک کتاب مصون از علم فقط رأی ابوحیان است یا دیگران هم بر این عقیده بوده‌اند. ظاهراً ابوحیان کتاب را نخوانده بوده یا حتی آن را ندیده بوده است. از نوشته او آشکار است که کتاب در بین مسلمانان خراسان در قرن چهارم هجری مقبولیت داشته و حتی پیروان یک فرقه منکر خدا نیز آن را خوشایند می‌یافته‌اند. آنچه باعث می‌شود گمان بریم که مصون در حقیقت هم کتابی بزرگ بوده و در بین ایرانیان محبوبیت داشته، این است

۸۲. ثعالبی در شمار القلوب؛ ص ۴۷۸-۴۷۹، نام یک کتاب ریحانی، الطاوس را آورده و ابوحیان توحیدی در البصائر (ج ۴، ص ۱۶۲-۱۶۳) چیزهایی درباره کتاب المصون او گفته است. به صفحه بعد رجوع شود.  
۸۳. درباره دهریون که به: دائرة المعارف اسلام؛ ج ۲، ذیل همین مدخل، به قلم گلندزیهرو کواشون.  
۸۴. بصائر؛ ج ۴، ص ۱۶۲-۱۶۳.

که ابن ندیم آن را در صدر آثار ریحانی نشانده است. به واسطه کتاب دیگری از محتوای کتاب مصون خبر می‌یابیم و آن الاعلام بمنقاب الاسلام<sup>۸۵</sup> ابوالحسن عامری است (درگذشته به سال ۳۸۱ ق / ۹۹۱ م). عامری که دانشمندی است آگاه از سنن فرهنگی و فلسفی ایران پیش از اسلام<sup>۸۶</sup> در صفحه ۱۵۹ - ۱۶۰ کتاب خود می‌نویسد:

مجوس کتابی دارند به نام «أبستا» که فرمان می‌دهد به مکارم اخلاق و توصیه می‌کند بدان. همه این اوصاف را عبدالله بن مقفع در کتابش به نام الادب الکبیر و علی بن عبیده در کتاب مصون خود جمع کرده است.

مصحح کتاب عامری، عبدالحمید غراب، توجه کرده که این عبارت

کتاب الإعلام از مهم ترین عبارات آن است؛ مخصوصاً از آن جهت که می‌گوید ابن مقفع کتاب الادب الکبیر (که درست تر آن است که الآداب الکبیر خوانده شود) را به خلاف تصور معمول، خود تصنیف نکرده، بلکه کتاب تألیفی است از حکم و دستورات اخلاقی که او از اوستای پهلوی به عربی نقل کرده بوده است.<sup>۸۷</sup> ظاهراً از نظر احسان عباس ارتباط آداب الکبیر و اوستا چندان چیز مهمی نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد چیز دیگری است؛ می‌نویسد: «بسیاری از

گفته‌های این کتاب در حکم یونانی مذکور است» و بعضی شواهد جالب توجه هم از این پندها و حکمت‌های یونانی می‌آورد، اما بعد می‌گوید که حکم یونانی ممکن است در ادوار قدیم تر وارد اوستا شده باشد.<sup>۸۸</sup> احسان عباس ظاهراً به این دلیل به چنین نتیجه ناموجهی رسیده که زیاده بر کتاب مختار الحکم مبشر بن فاتک (درگذشته در حدود ۴۸۰ ق / ۱۸۰۷ م) اعتماد کرده است. مبشر به ندرت منابع خود را ذکر می‌کند و حکمی را که جمع آورده بی رعایت دقت و دلبخواه به این و آن شخص مشهور نسبت می‌دهد.<sup>۸۹</sup> می‌توان گفت محتمل‌تر

۸۵. طبع مصر، قاهره، ۱۹۶۷ م.

۸۶. عامری شاگرد ابوزید بلخی بوده و کتاب‌هایی درباره ایران قدیم و به فارسی نوشته بوده است (رک به: هانری کرین؛ مدخل «عامری» در دائرة المعارف ایرانیک؛ ج ۱، ص ۹۳۲-۹۳۳ نیز؛ مقاله عالی محمد ارکون مذکور در یادداشت شماره ۶. نیز:

Everett K. Rowson, "Anunpublished work by al-'Amir and the date of the Arabic *De causis*", JAOS 104 (1984), pp. 193-99; idem, *A Muslim Philosopher on the Soul and its Fate: al-'Āmir's kitāb al-'Amad 'alā l-'abad*, New Haven, 1988.

۸۷. اعلام؛ ص ۶۱-۶۲. تحلیل مختصر محتوای آداب الکبیر را می‌توان در این مقاله یافت: J.D. Latham, "Ibn al-Muqaffa and early 'Abbāsīd prose," in *Abbāsīd Belles-lettres* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), pp. 57-64.

۸۸. رک به: مدخل «الادب الکبیر» در دائرة المعارف ایرانیک؛ ص ۴۴۵-۴۴۶. همو؛ «نظرة جدیدة فی بعض الكتب المنسوبة لابن المقفع»، مجلة مجمع اللغة العربية، ص ۵۲ (۱۹۷۷)، ص ۵۴۳-۵۴۶.

۸۹. مختار الحکم و محاسن الکلم؛ به تصحیح عبدالرحمان بدوی؛ مادرید، ۱۹۵۸. برای اینکه خواننده از شیوه آشفته مبشر بن فاتک در تألیف کتاب تصویری پیدا کند، ذکر یک نمونه کافی است. در ادب الصغیر، بیروت، ۱۹۶۴ م، ص ۲۴؛ ترجمه رش اشوتوگارت، ۱۹۱۵، ص ۱۱ آمده

که همچنان که احسان عباس به درستی متذکر شده، از آن رو به کتاب اضافه شده‌اند تا انتساب کتاب را به ابن مقفع توجیه کنند.<sup>۹۳</sup>

مسکویه یکی از دو متن را که در کتاب اودرپی هم آمده‌اند، «من کلام حکیم فارسی» خوانده و دیگری را «وصیة للفرس»،<sup>۹۴</sup> اما در ادب الصغیر هیچ یک از دو متن عنوانی ندارند و با عباراتی که از کلیله و دمنه و دیگر منابع در بین آنها گنجانیده‌اند، از هم جدا شده‌اند. به علاوه متن «وصیة للفرس» که در ادب الصغیر آمده کوتاه‌تر است و تنها چهار صفحه اول از دوازده صفحه مذکور در جاویدان خود را دارد. اختلاف میان این دو متن و آنچه بعداً در میان آن دو گنجانیده‌اند، هم در طرز بیان پیدا است و هم در فراوانی اصطلاحات اسلامی در آن متون الحاقی. «من کلام حکیم فارسی» و «وصیة للفرس» بی تردید از قلم یک نفر تراویده است. هر کس متوجه وحدت موضوع، طرز بیان و تشابه اصطلاحات هر دو متن می‌شود. این شباهت‌ها و اختلاف آن با بقیه مطالب ادب الصغیر اول چیزی بود که محققان را به تردید در اعتبار این متن سوق داد. همین که این دو متن را تحت یک عنوان جدید با هم آورده‌اند و در جاویدان خرد مسکویه رازی هم در کنار هم‌اند، خود دلیل موجهی است بر اینکه این دو از اصل به هم پیوسته بوده‌اند؛ به علاوه بعضی مطالب «من کلام حکیم فارسی» با مختصری تغییر در «وصیة للفرس» تکرار شده است؛ مثلاً در اولی آمده است «فی ان الهوی عدو العقل»<sup>۹۵</sup> و در دومی می‌گوید: «الهوی آفة العقل». غرض این نیست که از این قبیل مثال‌ها می‌شود به یکسانی متن گمان برد؛ چنین نیست، ولی مطلب این است که احتمال ظهور این قدر همسانی در نوشته یا نوشته‌های نویسنده واحد بیشتر است.

به نظر ما دلایل موجهی هست که می‌گوید این نویسنده واحد علی بن عبیده ریحانی است. سبک و محتوا و نوع تألیف هر دو متن تا حدی زیادی نشان می‌دهد که هر دو متن اثر طبع ریحانی است؛ اما برهان قاطع بر صحت این انتساب قطعه‌ای است که در کتاب محاضرات الابرار و مسامرات الاختیار منسوب به ابن عربی آمده است. نام این قطعه «وصیة علی بن عبیده للمؤمنون فی الحسد» است و چنین می‌گوید:

حسد را چون آن را در خویش یافتی، درمان کن به سرکوبی آن به سرزنش، و هر آن که را به حسد معروف است کوچک شمار. نعمتی از محسود جدا نمی‌شود و اگر شد به تونمی رسد. هر مخلوقی را نعمتی است، هر چند از تو پوشیده باشد. نعمت

آن است که بعضی مآثورات اوستایی که از صافی ترجمه‌های عربی گذشته و صبغة دینی زردشتی خود را از دست داده، رنگ دیگر یافته و سرانجام به فیلسوفان قدیم یونان نسبت داده شده است.<sup>۹۶</sup>

در هر حال، از گفته جالب توجه عامری این نکته نیز به دست می‌آید که کتاب مصون علی بن عبیده علاوه بر آنکه در محتوا شبیه آداب الکبیر ابن مقفع بوده، تألیفی بوده از اصول اخلاقی و شایسته ناشایست‌های رفتاری مأخوذ از کتاب اوستا. نقطه اوج ترجمه نوشته‌های پهلوی به عربی آثار ابن مقفع بود، ولی در آثار او متوقف نماند و علی بن عبیده و معاصران او، چون سهل بن هارون و ابان لاحقی، پی آن را نکرده‌اند. سؤال این است که بر سر مصون چه آمده است؟ اگر آن طور که منابع ما می‌گویند، چنان کتاب با اهمیتی بوده، چرا چون کتاب آداب الکبیر ابن مقفع از آزمون زمان سر بلند بیرون نیامده است؟ آیا کتاب حقیقتاً از بین رفته است؟ یافتن پاسخ درست این پرسش‌ها لازم می‌کند که گریزی کوتاه بزینم به مطلبی دیگر.

کتاب معروف به الادب الصغیر که مدت‌ها گمان می‌رفت از ابن مقفع بوده و تکمله‌ای بوده بر کتاب آداب الکبیر او، اکنون بی‌هیچ شک و تردیدی معلوم شده که از او نیست. این کشف علی‌الخصوص مدیون مطالعات فرانچسکو گابریلی، گوستاو ریشر و احسان عباس است.<sup>۹۱</sup> قسمت عمده کتاب ادب الصغیر ترجمه‌هایی است از دو متن پهلوی: اولین آنها گفتارهایی منسوب به حکیمی پارسی و دومین آنها پندنامه‌ای است پارسی، و هر دو مذکور در جاویدان خرد مسکویه رازی.<sup>۹۲</sup>

ادب الصغیر علاوه بر این دو متن قسمت‌های دیگری هم دارد: یک مقدمه، بعضی جملات بی‌نام گوینده و ۲۷ قول منقول از کلیله و دمنه،

است: «وَمَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ أَمَامًا فِي الدِّينِ، فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ وَتَقْوِيمِهَا فِي السَّيْرِ وَالطَّعْمَةِ، وَالرَّأْيِ وَاللَّفْظِ وَالْأَخْدَانِ، فَيَكُونُ تَعْلِيمُهُ بَسِيرَتِهِ أَلْبَغٌ مِنْ تَعْلِيمِهِ بِلِسَانِهِ، فَإِنَّهُ كَمَا أَنَّ كَلَامَ الْحَمَكَةِ يُؤَفِّقُ الْأَسْمَاعَ، فَكَذَلِكَ عَمَلُ الْحِكْمَةِ يَرُوقُ الْعِيُونَ وَالْقُلُوبَ وَتُعَلِّمُ نَفْسَهُ وَ تُؤَدِّبُهَا أَحَقَّ بِالْإِجْلَالِ وَالْتَفْضِيلِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَتُؤَدِّبُهُمْ».

مشیرین روایت را چهار بار در کتاب خود آورده و هر بار آن را به یک حکیم منسوب کرده: به هرمس (ص ۲۶)، به سولون (ص ۳۹)، به افلاطون (ص ۱۴۰) و به لقمان (ص ۲۷۹). از کتاب او پس از او بسیاری از نویسندگان استفاده کرده‌اند که بهتر نشان شهرزوری است. چندین بار هم کتاب را به فارسی ترجمه کرده‌اند و چندین نسخه از ترجمه فارسی آن موجود است؛ رک به:

F. Rosenthal, "Al-Mubashir ibn Fātik. Prolegomena to and Abortive Edition," *Oriens* 13/14 (1961): 132-58.

۹۰. درباره این فرایند انتقال حکم از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر رک به: اثر گوتاس: Dimitri Gutas, *Greek Wisdom Literature in Arabic translation, A study of the Graeco-Arabic Gnomologia*, New Haven: American Oriental Society 1975 (American Oriental Series, 60).

۹۱. احسان عباس؛ «نظرة جديدة في بعض الكتب المنسوبة لابن المقفع»؛ ص ۵۳۸-۵۸۰. همو؛ مدخل «الادب الصغیر» در دائرة المعارف الإيرانية و مراجع او در آن جا.

۹۲. تصحیح عبدالرحمن بدوی با عنوان الحکمة الخالدة؛ قاهره، ۱۹۵۲، ص ۶۸-۷۴ (برابر با صفحات ۱۶-۲۶ الادب الصغیر) و ص ۷۴-۸۴ (برابر با صفحات ۳۹-۴۷، ۵۰، ۵۲ ادب الصغیر). رک به: مقاله هنینگ:

W.B. Henning, "Eine arabische Version mittelpersischer Weisheitschriften," *ZDMG* 106 (1956), pp. 73-77. This has been translated by M.S. Khan, "The Jawidan Khirad of Miskawaih," *Islamic Culture* 35 (oct. 1961), pp. 238-243.

۹۳. رک به: مدخل «الادب الصغیر» در ایرانیکا. شائول شاکد اصل بعضی عبارات مذکور در ادب الصغیر را در متون پهلوی باز یافته است:

"From Iran to Islam: Notes on some themes in transition," *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 4 (1984), p. 32, n. 4; and p. 43, n. 10.

۹۴. «وصیة» را معمولاً به «وصیت» به انگلیسی testament ترجمه می‌کنند، ولی لفظ معادل «پند» فارسی است (رک به: ترجمه نصیحة الملوك غزالی: - F.R.C Bagley (London ۱۹۶۴), pp. lxx.

۴. ۱۱۰-n. lxx). ۹۵. جاویدان خرد؛ ص ۷۳ و ادب الصغیر؛ ص ۲۴.

آن - در جاویدان خرد آمده، اثر طبع ریحانی باشد.

اما درباره نویسنده «من کلام حکیم فارسی»؛ علاوه بر شباهت آن با متن «وصیه للفرس»<sup>۱۱</sup> و تطابق بعضی عبارات آن که ذکرش رفت، نکته دیگری هم هست که ظاهراً خالی از اهمیت نیست. عبارتی از «من کلام حکیم فارسی» هست که می‌گوید عاقل نباید بر ازدست دادن چیزی از دنیا غم بخورد، زیرا چیزی را که به او داده‌اند و از او گرفته‌اند، انگار چنان است که اصلاً نداده‌اند.<sup>۱۲</sup> همین مطلب را می‌شود در چند دیگری از ریحانی دید.<sup>۱۳</sup> علاوه بر اینها، اینکه هر دو متن را زیر عنوان ادب الصغیر آورده‌اند، خود گویا قرینه خوبی است بر مشترکات آنها.

ظاهراً نقل دیگر عبارات مشابه لزومی ندارد. وجود این شباهت ممکن است چیزی را اثبات نکند، ولی مسلماً دلیل کافی است برای آنکه ما را متوجه آن جهتی کند که غرض و مقصود این عبارات در آن است. اگرچه اکنون در صحت انتساب این دو متن به ریحانی تردیدها اندک است (و آن اندک تردید هم به واسطه نبودن دلایل قطعی و مسلم است)، با این همه ابداً مسلم نیست که این دو جزئی از کتاب مصون او باشند یا به طریقی با آن مربوط باشند. گام بعدی در این جستجو آن است که دو متن مذکور در جاویدان خرد و ادب الصغیر را با آنچه از اوستا باقی مانده مقایسه کنیم تا ببینیم آیا اثری از ترجمه یا اقتباس می‌توان در این دو متن یافت یا نه.<sup>۱۴</sup> اما آنچه ممکن است قدری ما را در جستجوی کتاب مصون یاری کند، ارتباط دیگر اثر ریحانی است با موضوع حاضر، یعنی کتاب مهادر جیس.

در آن بخش از الفهرست که ابن ندیم فهرست کتاب‌های ریحانی را آورده، فلوگل (ج ۱، ص ۱۹۱) نام یکی از کتاب‌ها را به صورت «نهر [؟] ارد حبسب» نقل کرده و گفته که نام غریبی است و در حواشی کتاب به نام معلوم بودن آن اذعان کرده است.<sup>۱۵</sup> تجدد که در ترجمه الفهرست خود (ص ۱۹۷) علاوه بر نسخه‌های فلوگل نسخه‌های دیگری را هم در اختیار داشته -- مخصوصاً نسخه چستریتی -- به جای آن ضبط، ضبط «مهرآزاد و جشنش» را در متن خود آورده است. داج ضبط فلوگل را مغشوش یافته و آن را «زیرکی دوشیزه (مهرآزاد) گشتاسب» ترجمه

انواع و اقسامی دارد و آنچه خداوند متعال به بنده‌اش داده، از سلامت نفس و عافیت جوارح، بر همه دنیا بتری دارد و چه بسا حاسد که نعمتش بیش از آن نعمتی است که بر آن حسد می‌برد؛ پس اگر به شکر آنچه به او داده شده مشغول شود، بسیار برای او بهتر است؛ و حسد بردن نوع است: سبزرنگ (یعنی حرص) که دل را می‌شکافد و کدر (یعنی حسرت) که در معاش حادث می‌شود.

این نقل قول طولانی تقریباً همانی است که در «وصیه للفرس» جاویدان خرد (ص ۸۱ - ۸۲) آمده است. در ادامه آن جمله‌ای می‌آید که در جاویدان خرد نیست و حکم نتیجه سخن را دارد. همین جمله از احتمال اقتباس مؤلف کتاب محاضرات از جاویدان خرد مسکویه می‌کاهد. او احتمالاً به نسخه کامل تری از این اثر دسترسی داشته است. عنوانی که به این قطعه داده‌اند، احتمالاً بیشتر بر این دلالت می‌کند که این «وصیت» را ریحانی برای مأمون ترجمه کرده تا اینکه وصایای خود او باشد؛ زیرا حرف «ل-» هم به معنای «برای» است، هم به معنای «به».<sup>۱۶</sup> این عبارت در ادب الصغیر نیست، چون ادب الصغیر کوتاه‌تر است و تنها چهار صفحه از «وصیت» را در آن آورده‌اند.

آنچه در محاضرات منسوب به ابن عربی آمده در انتساب لاقول بخشی از «وصیه للفرس» به ریحانی دلیلی است قاطع، اما برای انتساب کامل متن به او کافی نیست. اما شواهد دیگری هست که نشان می‌دهد نویسنده کل متن ریحانی است. ماوردی (درگذشته به سال ۴۵۰ ق/ ۱۰۵۸ م) این جمله را از ریحانی نقل کرده است: «عقل وهوی دشمن‌اند؛ یار عقل بخت است و همراه هوی نومیدی است. نفس میانجی است. هر چه از این دو ببرد، در قدرت اوست».<sup>۱۷</sup> جزء اول این نقل قول در «وصیه للفرس» و در چندین نسخه «حکیم فارسی» هم آمده است.<sup>۱۸</sup> با آنکه فراوانی عبارت «العقل والهوی ضدان» و نظایران در ادبیات اندرزی از قوت این دلیل می‌کاهد، باز باید به خاطر داشت که ریحانی از اولین «حکمایی» است که این قول را به او نسبت داده‌اند. شاهد محکم تر از اصول اخلاقی پر شمار برجامانده از او به دست می‌آید. عبارتی مشهور از او که متوجه فایده عملی رفتار آدمی است، می‌گوید: «شکر نعمت باعث زیادت آن است و خواندنی است برای افزایش آن».<sup>۱۹</sup> در «وصیه للفرس» آمده است: «وکن شکورا تستوجب الزیاده».<sup>۲۰</sup> بند مشابهی نیز در قطعه مذکور در محاضرات منسوب به ابن عربی آمده است. این همه محتمل ترمی سازد که متن «وصیه للفرس» که جزئی از آن در ادب الصغیر به جا مانده و مفصل تر از آن - و البته نه صورت کامل

۱۱. قس: عبارتی از «من کلام حکیم فارسی» (ادب الصغیر؛ ص ۲۰-۲۱؛ جاویدان خرد؛ ص ۷۱) که پسند می‌دهد. «وعلی العاقل أن لا یخادن ولا یصاحب ولا یجوار من الناس... الاذافضل فی الدین والعلم والأخلاق...» انگار همین عبارت است که در «وصیه للفرس» (جاویدان خرد؛ ص ۸۴ - ۸۵) ادامه می‌یابد.

۱۲. جاویدان خرد؛ ص ۷۱ و ادب الصغیر؛ ص ۲۱.

۱۳. کرخی؛ منتهی؛ ص ۱۳.

۱۴. گویا لفظ «اوستا» را در گفته ابوالحسن عامری نباید چندان به جد گرفت. درست‌تر آن است که این دو متن را با آثار اندرزی پهلوی مقایسه کنیم. می‌دانیم که ذکر «اوستا» و «زند اوستا» در نوشته‌های مسلمان همیشه دقیق نیست و گاه مقصود از آن مساحتاً آن چیزی است که از نوشته‌های «مجوس» برجای مانده است (م).

۱۵. فلوگل همچنین می‌گوید: «در این جا نام‌های دیگر آثار ریحانی هم آمده که به کلی بر ما ناشناخته‌اند و به واسطه استنساخ و باز نویسی تحریف شده‌اند. آن جا که مطمئن بودم، تعلیقاتی آورده‌ام» (ج ۲، ص ۵۲).

۱۶. احتمال مؤلف حتی اگر درست هم باشد، گویا از حرف «ل-» نمی‌شود آن را استنباط کرد (م).

۱۷. تسهیل النظر؛ ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۱۸. جاویدان خرد؛ ص ۷۳ و ۷۵ و ادب الصغیر؛ صص ۲۴ و ۴۳.

۱۹. کرخی؛ منتهی؛ ص ۲۱۱.

۲۰. جاویدان خرد؛ ص ۷۴. قس با: ادب الصغیر؛ ص ۳۹.

به روایت دیگری پردازیم که در آن این کتاب را با ابن مقفع مربوط دانسته‌اند. ابن ندیم به هنگام بحث درباره ابن مقفع می‌گوید: «او شماری از کتاب‌های فارسی را ترجمه کرد؛ از آن جمله... الآداب الکبیر معروف به ماقرا حسیس» (ج ۱، ص ۱۱۸). تجدّد (ص ۱۸۶) این نام اخیراً به صورت «مافراجسنس» آورده است.<sup>۱۱۳</sup> یوستی متن فلوگل را در این قسمت نادرست دانسته و پیشنهاد کرده است که نام را «ماه فزاجشنس» بخوانیم؛ یعنی «گشنسب که نور یا بخت او از ماه است». اگرچه این تعبیر موجه می‌نماید، ولی دلیلی برای آن اقامه نشده است. احتمالاً نامی که در این جا آمده، «ماه فراگ گشنسب» است (ژینیو، ش ۵۳۷) یا شاید باز در این جا هم صورت تحریف شده همان مهرآذرگشنسب باشد.

یک سلسله تحقیقات هم درباره این کتاب، موازی با آنچه در این جا به طور خلاصه یاد کردیم، انجام شده است که از نظرگاهی نسبتاً متفاوت، به تاریخ این کتاب نظر افکنده‌اند. اگر این نظرگاه را با آنچه در دستور قبل آمد ترکیب کنیم، ممکن است بتوانیم ابهامات را برطرف کنیم و حتی شاید بتوانیم بقایای کتاب را پیدا کنیم.

قدیم‌ترین تألیف عربی از امثال و حکم و قصص منسوب به حکمای مشهور قدیم، اثری است

از مترجم و نویسنده قرن سوم هجری، حنین بن اسحق (۱۹۲-۲۶۰ ق/ ۸۰۸-۸۷۳ م)، به نام نوادر الفلاسفه و الحكماء و آداب المعلمین القدماء.<sup>۱۱۴</sup> این کتاب از بین رفته، اما تحریری از آن به نام آداب الفلاسفه به جای مانده است، منسوب به شخصی به نام محمد بن علی بن ابراهیم بن احمد بن محمد انصاری که نام او را در جای دیگری نیافته‌اند. نسخه‌های متعددی از این تألیف موجود است و عبدالرحمن بدوی آن را تصحیح و چاپ کرده است.<sup>۱۱۵</sup> ترجمه عبری آن هم موجود است، به قلم شاعر یهود، یهود ابن سلیمان خریزی که در حدود سال‌های ۱۱۷۰-۱۲۳۰ م در اسپانیا می‌زیسته. متن عبری را لوونتال تصحیح و به آلمانی ترجمه کرده است.<sup>۱۱۶</sup> مرکل در رساله خود بر ترجمه لوونتال شرح نوشته و آن را تکمیل کرده است.<sup>۱۱۷</sup> کتاب

۱۱۳. داج (ج ۱)، ص ۲۶۰، یادداشت ۲۸) بار دیگر در ترجمه خود نامی تخیلی آورده است: ماهرجمشاسب «خردمندی سلیمان»!

۱۱۴. این نام کامل اثر است که ابن ابی اصیبعه در عون الایماء (ج ۲، ۱۸۸۲، ج ۱، ص ۲۰۰) آورده است. متن نقل از نوشته دانلوپ در منتخب صوان الحکمة ابوسلیمان سجستانی است (The Hague, 1979, p. xiv).

۱۱۵. طبع کویت، ۱۹۸۵ م.

116. Abraham Loewenthal, "Sinnprüche der Philosophen," aus dem Arabischen des Honein ibn Ishak ins Hebräische übersetzt von Jehuda ben Salomo Alcharisi, Frankfurt 1896; and Honein Ibn Ishak, Sinnprüche der Philosophen, Nach der hebräischen Übersetzung Charist's ins Deutsche übertragen und erläutert - Berlin, 1896.

117. Karl Merkle, Die Sittensprüche der Philosophen "Kitāb ādāb al-falāsifa" von Honein ibn

کرده است.<sup>۱۱۶</sup> اگر این دو مترجم اخیرنگاهی به نامنامه فردیناند یوستی می‌انداختند، نامی می‌یافتند که مطمئناً ضبط بهتری است از آنچه این دو حدس زده‌اند. یوستی این نام را به صورت «مهرآذرگشنس» بازسازی کرده است.<sup>۱۱۷</sup> پیش از یوستی، تئودور نولدکه گفته بود «یکجزء بسیاری از نام‌های دوران ساسانی «گشنسب» است (به معنای «اسب نر»)، و این گشنسب خود به تنهایی هم ممکن است اسم خاص باشد».<sup>۱۱۸</sup>

با وجود این توضیحات محققان قدیم تر، معلوم نیست این نام، نام کتاب است یا نام نویسنده آن. اینوسترانستف که حدس یوستی را پذیرفته، سعی کرده مسئله را با ارجاع به نام دیگری که در الفهرست آمده، رفع و رجوع کند. این نام در میان عناوین کتب مشتمل بر مواعظ

و کلمات قصار و حکم ایرانیان و غیر ایرانیان آمده و فلوگل (ج ۱، ص ۳۱۵) آن را «مهرادوحسیس الموبدان الی بزرجمهرین بختکان» خوانده است.<sup>۱۱۹</sup> تجدّد (ص ۵۵۹) «مهرادوحسیس الفرمامدارالی بزرجمهرین المنکان» خوانده و داج (ج ۲، ص ۷۹۳) به «مهرآذرگشنس، وزیر (فرمدار) [کذا] بزرجمهرین بختگان» ترجمه کرده است.<sup>۱۲۰</sup> اینوسترانستف به درستی حدس زده که این نام با نام کتاب ریحانی، یعنی مهرآذرگشنس بنا بر قرائت یوستی، یکی است و گفته است که احتمالاً منسوب است به یک شخص خاص،

یعنی مهرآذرگشنس موبدان، موبد بزرگ پارسی.<sup>۱۲۱</sup> در حقیقت هم مهرآذر موبد مشهوری بوده که خسرو انوشیروان (ص ۵۳۱-۵۷۹) او را به پایتخت خوانده تا در مجادلات کلامی با مزدک به کار او بیاید.<sup>۱۲۲</sup>

بنابراین، چنین می‌نماید که موبد ساسانی، مهرآذرگشنس، کتابی در امثال و حکم به نام خودش تألیف کرده و آن را به وزیر مشهور انوشیروان «بزرگمهر» تقدیم کرده است. ترجمه این کتاب را به ریحانی نسبت داده‌اند. اما پیش از بررسی دقیق‌تر این نکته، لازم است

۱۰۶. ج ۱، ص ۲۶۲. ضبط داج به کلی مغشوش و بی معناست.

107. 1. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Marburg, 1895) (Repint: Hidesheim, 1963), p. 204.

108. 2. *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, aus der Chronik des Tabari übersetzt* (Leiden 1879), p. 110, n. 3.

۱۰۹. در نسخه بدل‌های اوضبط‌های مهرادرخسب، مهرادرخسب و مهرادرخسب هم هست. فلوگل در ادامه بحث می‌نویسد: «آیا این یک کلمه است؟ چنین نام‌هایی که به «سب» ختم می‌شوند، کم نیستند؛ مثلاً آریخسب (مسعودی، ج ۲، ص ۲۱۴) و هبراسب (ص ۲۲۵). سبب حدس می‌زند که این جا سروکار ما با دونام است: یکی مهراد یا مهرادر و دیگری خسب. ۱۱۰. داج (ج ۲، ص ۷۳۹، یادداشت ۴۴) اضافه می‌کند که بنابر نسخه ۱۹۳۴ نام اصلی «مهرآذرگشنسب الفرماندار» بوده است.

111. *The Iranian Influence on Moslem Literature*, p. 42.

112. West, *Pahtavi Texts*, 1: 194; Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, p. 464; both cited by Justi, pp. 51, 204. Cf. Christensen, *Le règne du roi Kawād I et le communisme mazdakite* (København 1925), pp. 21, 25, 58, ph. Gignoux, *Noms Propres sasanides en moyen-persé épigraphiques* (Wine 1986), no. 622.

«مهادرچیس» کمکی رساند.<sup>۱۲۳</sup>

درفصل بیستم کتاب آداب الفلاسفة حنین (طبع بدوی، ص ۱۵۰-۱۵۶)، قطعاتی آمده از کتابی نوشته مهادرچیس. از میان محققان جدید، اول بار پلسنر بود که نام مهادرچیس را با نام موبد زردشتی قرن ششم میلادی یکی دانست.<sup>۱۲۴</sup> دانلوپ این رأی پلسنر را با روایت مهادرچیس در کتاب آداب الفلاسفة و ترجمه عبری آن سازگار یافته است؛ زیرا این بخش به خلاف دیگر بخش های کتاب، با عنوانی نو آغاز می شود: «آداب فیلسوف [مه-] - از رجیس معلم».<sup>۱۲۵</sup> این عنوان آشکارا عنوان یک کتاب است که به دنبال آن مقدمه و متن می آید. دانلوپ می نویسد:

زیرا مهادرچیس در ادامه سخن خود می گوید که در خدمت شاهی (انوشیروان؟) بوده و از عنایت او برخوردار، و «دوستدار دانش» یا «حکمت» بوده و «مشغول ضبط» آموخته های خود «در این کتاب» برای فایده آن کسانی که شایسته آنند، «چرا که از کهولت سن و فراموشی می ترسد». بنابراین، ممکن است حنین مطالب خود را از اثر مذکور در الفهرست برگرفته باشد، گرچه آغاز مطلبی که در الفهرست آمده با آغاز بخشی که در آداب الفلاسفة هست، فرق می کند.

بی شک منبع حنین در تألیف این بخش از کتاب ترجمه عربی پندنامه مهادرچیس بوده که معاصر بزرگ تراو، ریحانی، فراهم آورده بوده است. حنین مطالب دیگری هم از ریحانی گرفته است؛ زیرا اقوال پراکنده ای از ریحانی در کتاب آداب الفلاسفة هست که حنین آنها را به فیلسوفان یونان نسبت داده است. حُصری (درگذشته به سال ۴۵۳ ق / ۱۰۶۱ م) گفته ای از ریحانی را نقل می کند که «التجنی و أفد القطیعة»<sup>۱۲۶</sup>؛ حنین می گوید که این عبارت نقش خاتم بطلمیوس بوده؛<sup>۱۲۷</sup> نیز ریحانی گفته است: «العتاب حدائق الاحباب».<sup>۱۲۸</sup> حنین این گفته را به اومروس (هومر) نسبت داده است.<sup>۱۲۹</sup>

انتساب سخنان حکیمانه و امثال به بزرگان گذشته باعث مقبولیت و اعتبار آن سخنان و امثال می شود. سخنان را به بزرگان ادوار دیگر نسبت می دهند و به آنها اعتباری بی چون و چرا می بخشند تا

در قرون وسطی به زبان اسپانیایی هم ترجمه شده. متن این ترجمه هم موجود است و تصحیح شده است.<sup>۱۲۸</sup>

درفصل بیستم کتاب حنین که در نسخه اسپانیایی آن نیست، ولی جزئی از آن در مختارالحکم مبشرین فاتک هست (ص ۲۷۹-۲۸۳)، سخنان حکیمانه ای آمده از دانایی به نام «مهادرچیس» آمده. از نیمه قرن نوزدهم میلادی به بعد محققان بسیاری برای دست یافتن به صورت درست این نام، توضیحات مختلفی آورده اند. محققان بسیاری چون فرض کرده اند منبع این کتاب حنین، یونانی بوده، کوشیده اند نامی یونانی یا لاتین به جای آن بگذارند، ولی این فرض فرضی بی اساس است. ما در این جا با استدلالات تخیلی و گاه خنده داری که در نوشته های ایشان است کاری نداریم. کافی است بگویم اشتاین شنایدر که در قرن نوزدهم علاقه به کتاب های حنین را در غرب برانگیخت،<sup>۱۲۹</sup> این نام را با «مهاریس» مربوط دانسته و رأی مایر را پذیرفته که می گوید این مهاریس با مرکوریوس (تریس مگیستوس) یکی است.<sup>۱۳۰</sup> این رأی ابداع کننده نیست. لوونتال رأی اشتاین شنایدر را پذیرفته، ولی روسکا به درستی آن را نامتحمّل دانسته و گفته است: «نام سیارات لاتینی برای نویسندگان آثار مجعول عربی آشنا نبوده؛ به علاوه باید توجه داشت که چگونه می شود از صورت عربی نام مرکوریوس، یعنی مرقوریوس، مهاریس بیرون آید...»<sup>۱۳۱</sup> ظاهر آ به دلیل آشنایی نداشتن با منابع و روایات ایران باستان،<sup>۱۳۲</sup> به ذهن این محققان خطور نکرده که در پس این نام ممکن است یک نام ایرانی باشد. مرکل در اوایل سده بیستم ملاحظاتی درباره این نام کرده که هیچ یک راه به مقصد نمی برد، ولی دست کم توجه داده که مطالعات آینده در ادبیات هندی و ایرانی و سریانی ممکن است به شناخت این

*Ishāq in der Überarbeitung des Muhammed ibn 'Alī al-Ansāri (Inaugural-Dissertation), Leipzig, 1921.*

118. Harlan Sturm, *The Libro de los buenos proverbios. A Critical Edition*, Lexington, Kentucky: The University Press of Kentucky, 1970.

گزیده پردازان مطالب بسیاری از آداب الفلاسفة حنین برگرفته اند؛ از آن جمله مسکویه در جابردان خرد، ابن هند و در الحکم اليونانیة، مبشرین فاتک در مختارالحکم، فهرست کاملی از این اقتباس کنندگان را می توان در مقدمه بدوی دید. ترجمه ای حبشی هم از این کتاب وجود دارد؛ رک به:

Franois de Blois, 'The admonitions of Adurbād and their relationship to the Ahqar legend,' *JRAS* (1984) note 22.

119. "Zur arabischen Literatur," *ZDMG* 8 (1854), p. 549; 9 (1855), p. 838. See also his "Ueber einige neue Schriften zur Geschichte der Wissenschaften im Orient," *ZDMG* 30 (1876), p. 149.

120. See: Meyer's *Geschichte der Botanik* (Königsberg 1856), 3, pp. 255-256; and Stein-schneider, *Die arabischen Übersetzungen aus dem Griechischen* (Reprint: Graz, 1960), pp. 193-94.

121. *Der Islam* 18 (1929), p. 297. See also idem, *Der Islam* 22 (1935), p. 289; Merkle, pp. 9-10; Sezgin, *GAS*, 4: 105-106; Dunlop, *Muntakhab Sivān al-Hikmah*, pp. xv-xvii, and Appendix I: "The Identity of Mahrār's," pp. 165-169.

۱۲۲. برگرداندن نام های ایرانی به خط دیگر پرغلط بوده است و این به دو سبب است: ناآشنایی با زبان پهلوی در محیط ادبی ادوار بعد و دشواری خط پهلوی که باعث می شود بتوان یک کلمه را به چند شکل خواند.

123. *Sittensprüche*, p. 10, and n. 2.

124. "Analecta to Hunain ibn Ishāq's Apophthegms of the Philosophers" and its Hebrew Translation," *Tarbiz* 24 (1954-1955), p. 63 (in Hebrew); cited by Dunlop, p. xvi.

۱۲۵. دانلوپ؛ منتخب صوان الحکمه، (p. xviii). دانلوپ چون از نسخه دیگری استفاده کرده، عنوان را «به نام خداوند حکیم» ضبط کرده است.

۱۲۶. زهرالآداب؛ ص ۴۲۶. ابن درید؛ مجتنی؛ حیدرآباد، ۱۹۲۳ م، ص ۵۵. راغب اصفهانی؛ محاضرات الآباء؛ ج ۴، بیروت، ۱۹۶۱ م، ۱۱: ۳. و ابوحنبل توحیدی؛ صداقة؛ ص ۳۴۸. آبی؛ نثر الذرّاج، ج ۴، ص ۱۹۲.

۱۲۷. آداب الفلاسفة؛ ص ۴۴۷.

۱۲۸. حُصری؛ زهرالآداب؛ ص ۴۲۶. قس: ابن درید؛ مجتنی؛ ص ۵۵. توحیدی؛ صداقة؛ ص ۳۴۸. ثعالبی؛ سزالیخ؛ دمشق، ۱۹۳۷ م، ص ۱۳۲. همو؛ التمثیل والمحاضرة؛ قاهره ۱۹۶۱ م، ص ۴۶۴. و راغب اصفهانی؛ محاضرات؛ ج ۳، ص ۱۱.

۱۲۹. آداب الفلاسفة؛ ص ۱۳۶.

آداب الفلاسفه‌ی خود گنجانیده است. در طی قرن سوم هجری، کسی به نسخه‌ای ناقص از کتاب مه‌آذر که نام مترجم بر آن نبوده، دست یافته و چون به شباهت تألیف و مضمون آن با آداب‌الکبیر ابن مقفع پی برده، پندها و حکمت‌هایی از کلیله و دمنه و آثار دیگر به آن درافزوده و آن را با نام آداب‌الصغیر ابن مقفع نشر کرده است.

بنابراین، به نظر ما بخش‌هایی از آداب‌الصغیر که نظیر آن در جاویدان خرد هم آمده و حکم مه‌آذر جیس در آداب‌الفلاسفه که در مختارالحکم مشربین فاتک هم تکرار شده، نمونه‌هایی هستند از آثار علی بن عبیده ریحانی. علی بن عبیده احتمالاً نویسنده‌ای ماهر بوده که آوازه‌اش را از ترجمه آثار اخلاقی و اندرزی پهلوی و نوشتن کتاب‌هایی در تاریخ حماسی و افسانه‌ای ایران پیش از اسلام و افزودن افسانه‌ها و حکایاتی از خود بدان‌ها به دست آورده است. او ظاهراً در به وجود آمدن نوع ادبی‌ای که به نام «ادب» مشهور است و لازمه آن شیوه زندگی خاص، فعالیت فکری خاص و بیان عالمانه خاص است، سهم داشته است.

به کشف آثار ظاهراً مفقود نویسندگان برجسته قرون نخستین و نوشتن تاریخ «عصر زرین» ادبیات مسلمین و پرکردن خلأهای آن -- نظیر آنچه در این صفحات گذشت -- تنها زمانی می‌توان امیدوار بود که خوشی و رضایت خاطر را که از جلوه فروختن قابلیت‌های معمول و عادی ناشی می‌شود، به کناری نهیم و به تبعات تن دردهیم که نمونه آن در سطور این نوشته آمد. راست است که غلبه جمود فکری و تنگ‌نظری مخالفان آزادی از ربع دوم قرن سوم هجری باعث شد که بر بسیاری از بزرگان نسل‌های پیشین نام بدعت و زندقه نهند، کتاب‌هایشان را بسوزند و خاطره آنها را نابود سازند،<sup>۱۳۴</sup> اما چنان‌که در ممالک حاکمان خودکامه معمول است، در این‌جا نیز مردم راه‌های دیگری جستند تا مهم‌ترین آثار پیشینیان را با نام‌های مبدل به آیندگان خود برسانند. اکنون بر ماست که روش‌های مناسب برای کشف این آثار مبدل را بیابیم. باری اکنون باید به حرف یاقوت راضی باشیم که گفت: «بعضی او [علی بن عبیده] را در بلاغت و قوت تصنیف بر جاحظ برتری می‌دهند؛ مات اُخلی مکانه».

مستمعان را قانع کنند و احیاناً موجب جاودانگی چنین سخنانی شوند. حنین در مورد امثال و حکم کتاب خود همین شیوه را پیش گرفته است. بسیاری از این سخنان به لحاظ دینی خنثی هستند، محتوایشان صریح و روشن است، اما صبغه‌ای اخلاقی دارند و متضمن دستورهایی هستند از حکمای مشهور برای شاگردانشان. همچنان‌که اشتورم گفته،<sup>۱۳۵</sup> نباید از گفته‌های حنین در آداب‌الفلاسفه دچار اشتباه شد و گمان برد که حنین این اقوال را از یونانی ترجمه کرده است، زیرا طبیعی است که از قدرت تأثیر امثال کاسته شود، اگر نگوید که فلان مثل از شخص ارسطو یا افلاطون یا بطلمیوس یا جز ایشان صادر شده است.

ابیات و امثال و داستان‌ها و افسانه‌های کوتاه پندآموز جزئی از ادبیات پهلوی بوده است. یک نمونه خوب از این کلمات کوتاه و موجز تألیف مه‌آذر بوده که ریحانی آن را به عربی ترجمه کرده است و به حنین بن اسحق نام بردار شده، ولی این انتساب نادرست چندان نبوده است که بتواند واقع امر را پوشاند. کتاب حنین پراست از کلمات قصار و سخنان پندآموزی که در جای دیگر به ریحانی منسوب است. در سخنی پندآموز او آمده است: «الصمت أمان من تحریف اللفظ و عصمة من زیع المنطق و سلامة من فضول القول»<sup>۱۳۶</sup>؛ مه‌آذر جیس می‌گوید: «الصمت مع فقد الخطأ فی حینه أفضل من المنطق المصیب فی غیره»<sup>۱۳۷</sup>. ریحانی همچون «ادیبی» راستین، توصیه می‌کند که پیش از پیوستن به شاهان، مرد باید نفس خود را با آموختن «آداب» تقویت کند؛<sup>۱۳۸</sup> مه‌آذر جیس می‌گوید که شاهان «آداب» و «علم» را بهترین صفت آدمی می‌دانند.

از خصوصیات فراوان سبکی و شیوه عبارت‌پردازی هم می‌توان مسلم فرض کرد که ریحانی مترجم پندنامه مه‌آذر بوده است. اگر چنین باشد، تاریخ متن از این قراار است: در نیمه اول قرن ششم میلادی، در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان، موبد مه‌آذر گشنسپ پندنامه‌ای تألیف کرده به پهلوی (شاید با جمع‌آوری پندهای اوستایی) و نام خود را بر آن نهاده است. در نیمه قرن هشتم میلادی (نیمه اول قرن دوم هجری) بخشی از این کتاب را ابن مقفع به عربی ترجمه کرده که هم نام اصلی را بر خود داشته (مه‌آذر گشنسپ [نامک]) و هم نام آداب‌الکبیر را به خود گرفته است. نیم‌قرنی بعد، ریحانی بخش‌های دیگر از آن کتاب را ترجمه کرده و همان نام اصلی را بر آن نهاده است و شاید نام مصون هم بر آن نهاده شده باشد. سپس حنین بن اسحق خلاصه‌ای از این ترجمه ریحانی را در

۱۳۴. به یاد آورید عبدالله بن طاهر را که می‌گویند دستور داد نوشته‌های پهلوی چون و امانت و عذرا را بسوزانند (دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء؛ دولت‌شاه سمرقندی، طبع تهران، ص ۳۵) یا متهم شدن افشین به خیانت و برگشتن از دین و محاکمه و شکنجه او که از اتهاماتش یکی هم آن بود که کتب قدیم فارسیان را در خانه نگه می‌دارد (طبری، ج ۹، ص ۱۰۷-۱۰۸). درباره این محاکمه رک به: اثر انست هرتسفلد:

*Geschichte der Stadt Samarra* (Hamburg, 1948) pp. 148-152.

130. Harlan Sturm, p. 24-25, n. 46. Cf. Gutas, *Greek Wisdom Literature*, p. 3.

۱۳۱. بیهقی؛ المحاسن و المساوی؛ گیسن، ۱۹۰۲، ص ۴۲۵. قس با: المحاسن و الاضداد (منسوب به جاحظ)؛ ص ۲۶.

۱۳۲. آداب‌الفلاسفه؛ ص ۱۵۱ و بشرین فاتک؛ ص ۲۸۱.

۱۳۳. توحیدی؛ البصائر؛ ج ۱۳، ص ۳۳۴.